

روندپژوهی فرایند توسعه سیاسی در ایران معاصر

مسعود اخوان کاظمی،* سیدشمس‌الدین صادقی** و ایوب نیکونهاد***

تاریخ دریافت ۱۳۹۶/۳/۳۰	تاریخ پذیرش ۱۳۹۶/۱۱/۲۱
------------------------	------------------------

اگرچه مباحث آکادمیک توسعه سیاسی در سطح بین‌المللی تنها قدمتی پنجاه ساله دارد، اما مطلوب‌ها و شاخص‌های توسعه سیاسی همواره گم‌شده انسان بوده است. به‌ویژه در قرون اخیر، تلاش‌ها و مبارزه‌های پیگیر و پرهزینه‌ای برای دستیابی به این شاخص‌ها در کشورها و جوامع مختلف صورت گرفته که ایران هم از این قاعده مستثنا نبوده و در یکصد سال اخیر تغییر و تحولاتی را برای دستیابی به این هدف تجربه کرده است. از جمله تحولات عمده سیاسی در تاریخ معاصر ایران به انقلاب مشروطه (۱۲۸۵)، فضای باز سیاسی ناشی از تغییر قدرت در خاندان پهلوی (۱۳۲۰)، ملی شدن صنعت نفت و به دنبال آن تشکیل دولت مردمی دکتر مصدق (۱۳۳۲-۱۳۲۹) و پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ می‌توان اشاره کرد که این امواج بیشترین نقش‌آفرینی را در صحنه سیاست و توسعه‌خواهی کشور ایفا کرده‌اند. در پژوهش پیش‌رو، با استفاده از چارچوب مدلی ساموئل هانتینگتون در خصوص امواج دموکراسی و با استفاده از روندپژوهی که از روش‌های علم آینده‌پژوهی است، و با تبیین اوضاع سیاسی - اجتماعی در دوره‌های مختلف در تاریخ معاصر ایران، نگاهی تحلیلی به شاخص‌ها و مطلوبیت‌های توسعه سیاسی، به‌عمل آمده است. نتایج حاصله از روش روندپژوهی نشان می‌دهد که با وجود زمان‌بر بودن دستیابی به فرایند توسعه سیاسی، به‌علت فراهم شدن تدریجی زیربنای توسعه و نهادینگی آن پس از انقلاب اسلامی تاکنون، امکان بازگشت به اقتدارگرایی و شکل‌گیری امواج ضدتوسعه‌ای در آینده در جامعه ایرانی به کمترین حد ممکن خود رسیده است.

کلیدواژه‌ها: ایران؛ توسعه سیاسی؛ روندپژوهی؛ تاریخ معاصر؛ امواج دموکراسی

* دانشیار دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی کرمانشاه (نویسنده مسئول)؛

Email: m.akhavan@razi.ac.ir

Email: s.sadeghi@razi.ac.ir

** استادیار دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی کرمانشاه؛

*** دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه شاهد تهران؛

Email: anikunahad@gmail.com

مقدمه

با اینکه مفهوم توسعه سیاسی^۱ در عرصه سیاست جایگاه مهمی دارد، با این حال «هنوز ابهام و نبود صراحت زیادی در مورد این دانش واژه وجود دارد» (عالم، ۱۳۸۸: ۱۲۳). گابریل آلموند پیشنهاد می‌کند که با اندازه‌گیری و تعیین میزان تغییر در ساختار اجتماعی، در الگوهای جامعه‌پذیری، در تجدیدنظر نسبت به نقش‌های سیاسی، در نرخ تقاضاها، در ایجاد گروه‌های نفوذ، احزاب سیاسی و وسایل ارتباط جمعی، در فرایند اتحادسازی و دادوستد در اجزای قانونی، در تقسیم کار و کارکرد درون دیوان‌سالاری، در اهمیت و انواع خروجی‌های سیاسی و در محیط‌های داخلی و بین‌المللی در نتیجه این خروجی‌ها، این تغییرات را به‌عنوان شاخص‌های اندازه‌گیری توسعه سیاسی در نظر بگیریم.^۲ لوسین پای و سیدنی وربا پس از بحث‌های گسترده درباره توسعه سیاسی، یازده تعریف را به‌عنوان تعاریف توسعه سیاسی مطرح و نقد می‌کنند و در نهایت تعریفی را از توسعه سیاسی به‌عنوان یک پدیده سه‌وجهی با مشخصات «برابری و مشارکت سیاسی»، «ظرفیت سیستم سیاسی برای ایجاد ثبات و آرامش در جامعه و اقتصاد» و «تمایز کردن و تخصصی کردن ساختارهای اداری و کارکرد آنها» ارائه می‌دهند.^۳

ساموئل هانتینگتون توسعه سیاسی را معادل نوسازی^۴ می‌داند و بر این باور است که میزان صنعتی شدن، تحرک اجتماعی،^۵ مشارکت سیاسی^۶ و رشد اقتصادی از شاخص‌های توسعه سیاسی به‌شمار می‌روند. او معتقد است، از آنجا که در فرایند نوسازی و توسعه سیاسی، تقاضای جدید به‌صورت مشارکت و ایفای نقش‌های جدیدتر ظهور می‌کنند؛ بنابراین نظام سیاسی باید از ظرفیت و توانایی‌های لازم برای تغییر وضعیت برخوردار باشد. در غیر این صورت سیستم با بی‌ثباتی، هرج‌ومرج، اقتدارگرایی و زوال سیاسی مواجه خواهد شد و امکان دارد پاسخ جامعه به این نابسامانی‌ها به شکل انقلاب تجلی کند. از نظر وی هر اندازه یک نظام سیاسی از سادگی به پیچیدگی، از وابستگی به استقلال، از

1. Political Development

2. Almond and Powell, 1979: 272.

3. Pye and Verba, 1965: 13.

4. Modernization

5. Social Mobility

6. Political Participation

انعطاف‌ناپذیری به انعطاف‌پذیری و از پراکندگی به یگانگی گرایش پیدا کند، به همان نسبت به میزان توسعه سیاسی آن افزوده خواهد شد (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۸۴). آیزنشتات، توسعه سیاسی را به ساختار سیاسی تنوع‌یافته و تخصصی شده و توزیع اقتدار سیاسی در همه بخش‌ها و حوزه‌های جامعه مرتبط می‌سازد (قوام، ۱۳۷۱: ۱۰). مارتین لیپست، ثبات نظام سیاسی را شاخص توسعه سیاسی تعریف می‌کند و نشان می‌دهد کشورهایایی که شاخص‌های توسعه آنها در سطح بالاتری قرار دارد، عموماً کشورهایایی هستند که نظام سیاسی آنها از ثبات بیشتری برخوردار است. برعکس، کشورهایایی که شاخص‌های توسعه آنها در سطح پایین‌تری قرار دارند، عموماً دارای نظام سیاسی بی‌ثبات هستند (همان، ۱۳۹۰: ۱۰۸).

بنابراین، شاید بر پایه تعریف لوسین پای و سیدنی وربا، در جمع‌بندی تعریف توسعه سیاسی بتوان گفت که توسعه سیاسی دربرگیرنده سه موضوع مهم مردم، حکومت و جامعه مدنی است. توسعه سیاسی در ارتباط با مردم به معنای افزایش مشارکت عمومی و فعال شهروندان در قالب گروه‌ها، دسته‌ها و انجمن‌هایی است که منعکس‌کننده علائق و دیدگاه‌های مختلف آنان باشد. به تعبیر هانتینگتون، پایه مشارکت سیاسی توده‌ها، در مفهومی از شهروندی نهفته است که براساس آن، شهروندان از حداقل حقوق برابر و مسئولیت‌های مشارکت در حکومت برخوردار باشند. توسعه سیاسی درخصوص حکومت و به‌طورکلی بخش عمومی، به معنای افزایش توانایی‌ها و ظرفیت نظام سیاسی برای پاسخ‌گویی به تقاضاهای سیاسی شهروندان، حل اختلافات و داوری در منازعات و کنترل عمومی شهروندان است. بنابراین توسعه سیاسی عمدتاً به‌عنوان روندی محسوب می‌شود که متضمن ارتباط بینابینی میان روندهای تمایز ساختاری، ضرورت ایجاد مساوات، ظرفیت تلفیق و همگرایی، قدرت پاسخگویی و انطباق یک نظام سیاسی باشد. توسعه سیاسی درخصوص جامعه مدنی، به معنای افزایش کارایی ساختاری و تخصصی سازمان‌ها و تشکیلاتی است که به‌طور فعال نقش واسطه را بین شهروندان حکومت بازی می‌کنند و گذشته از تجمع و بیان خواسته‌ها و تقاضاهای عمومی، بر حدود اختیارات و وظایف حکومت، نظارت و کنترل مؤثر دارند (سیف‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۹۲). همزمان با عصر جهانی شدن که بسیاری از حوزه‌ها و پدیده‌های مرتبط با مطالعات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و

فرهنگی را دستخوش دگرگونی قرار داده، عرصه ادبیات توسعه سیاسی نیز تغییراتی را تجربه کرده است. در شرایط جدید که از دهه ۱۹۹۰ به این سو را دربرمی‌گیرد، نوع نگاه به معیارها و عوامل توسعه سیاسی دچار نوسان و تغییر شده و تداخل و تلفیق در سطوح و ابعاد آن راه پیدا کرده است. جهانی شدن به دلیل تغییر در چگونگی توزیع قدرت سیاسی، مدیریت سیاسی را دستخوش تغییر و دگرگونی کرده و به دنبال خود ضرورت بازاندیشی در توسعه سیاسی را ایجاب کرده است. در این پارادایم، بر تعامل جنبه‌های درونی و بیرونی جامعه، نگرش همه‌جانبه به توسعه سیاسی در ابعاد فردی و نهادی، پرهیز از تقلیل‌گرایی و تعمیم الگویی خاص به همه جوامع، تأکید می‌شود. جهانی شدن به دلیل شبکه‌ای شدن زندگی سیاسی متأثر از روند فزاینده ارتباطات و اطلاعات، و به عبارت دیگر نزدیک شدن زمان‌ها و مکان‌ها به یکدیگر، موجب تمرکززدایی از دولت، تجزیه عناصر شهروندی و تغییر رابطه قدرت شده است (عبداللهی، ۱۳۸۹: ۱۹۴-۱۷۸). حاصل این فرایند، شکل‌گیری مبحث جدیدی در ادبیات توسعه سیاسی است که از آن با نام حکمرانی مطلوب^۱ یاد می‌شود. این مفهوم که امروزه آن را موتور توسعه قلمداد می‌کنند، در قلمرو سیاست بیشتر در قالب مشارکت مردمی در عرصه‌های مدیریت اجتماعی و سیاسی درک می‌شود.

نظریه حکمرانی مطلوب مجموعه‌ای از فرایندها و اصول برای تعیین چگونگی اعمال و انتظام قاعده‌مند و هدفمند قدرت سیاسی در راستای مردم‌سالاری است. شاخص‌های ارزیابی میزان و چگونگی نهادینه شدن حکمرانی مطلوب و پایبندی به اصول مذکور عبارتند از: حاکمیت قانون، پاسخگویی قوای مجریه و قضائیه، کیفیت قوانین و مقررات خدمات عمومی، دسترسی عمومی به اطلاعات، کارایی حکومت و کنترل فساد (میدری، ۱۳۸۳: ۲۲). از خلال چنین مفهومی، شکل‌بندی جدیدی از روابط دولت، نیروهای اجتماعی و جامعه مدنی شکل گرفته و رهیافت جدیدی از توسعه سیاسی ایجاد شده است؛ اگرچه در رویکرد اخیر نیز با وجود تفاوت در نوع نگاه به معیارها و عوامل توسعه سیاسی، کماکان دولت به‌عنوان یک مؤلفه اثرگذار در شکل‌گیری و تحکیم توسعه سیاسی شناخته می‌شود.

در اینجا با تعاریف به‌دست آمده از توسعه سیاسی، براساس مدل تطبیقی امواج

دمکراسی خواهی ساموئل هانتینگتون و با بهره گیری از روش روندپژوهی، وضعیت توسعه سیاسی در تاریخ معاصر ایران مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت و نتایج به دست آمده از روندپژوهی صورت گرفته، به مطالعات آینده در خصوص توسعه سیاسی جامعه ایرانی مرتبط می شود.

۱. چارچوب نظری: روندپژوهی^۱

روند، الگوی تغییر مداوم در داده های ثبت شده است. وجود تغییر وقتی اثبات می شود که صعود یا افول متغیرها در فاصله حداقل دو نقطه زمانی اندازه گیری شوند. این دسته از روش ها می کوشند تا با مطالعه و رصد روندهای تاریخی، این رویدادها را به زمان آینده گسترش و تعمیم دهند (گوردن، ۱۳۹۲: ۱۷۵). آینده پژوهان از روش های متعددی برای مطالعات خود استفاده می کنند. روش های مورد استفاده در مطالعات آینده، به کشف آرمان مطلوبی می پردازند که به کمک آن می توان به خلق سیاست ها و راهبردهای مناسب اقدام ورزید. اساساً می توان دو دسته از روش های آینده پژوهی را شناسایی کرد. دسته اول به پیش بینی (روش های اکتشافی)^۲ و دسته بعدی به آینده سازی (روش های هنجاری)^۳ ارتباط می یابد (مردوخی، ۱۳۹۱: ۱۴). با توجه به اینکه در پژوهش حاضر قصد داریم از روش تحلیل روند^۴ در تبیین توسعه سیاسی در تاریخ معاصر ایران بهره بگیریم، از پرداختن به سایر روش های آینده پژوهی صرف نظر کرده و به روش های اکتشافی (بررسی روند) در این تقسیم بندی اکتفا می کنیم.

۱-۱. برون یابی روند

روش برون یابی اساساً گردآوری داده های تاریخی و تنظیم آنها بر یک منحنی است که تا آینده ادامه دارد. این روش تعمیم روند، تغییرات فعلی به آینده را پیش فرض می گیرد. برون یابی ویژه آن دسته از روندهایی است که خود را به شکل آمار و ارقام نشان می دهند. در این شیوه، تغییر روندها را به شکل نمودار ترسیم می کنند (گوردن، ۱۳۹۲: ۱۸۲-۱۸۰).

1. Trend Study
2. Heuristic Methods
3. Normative Methods
4. Trend Analysis

۱-۲. مدل شبیه‌سازی

الگوسازی آماری نیز روشی کمی است که تلاش می‌کند عوامل اتفاقی یا حداقل عوامل تبیینی و قابل توضیح را که دو یا بیش از دو مجموعه را به یکدیگر مرتبط می‌سازند، کشف و مشخص کند. نمونه‌هایی از فن مدل‌سازی آماری عبارت‌اند از تجزیه و تحلیل رگرسیون و انواع روش‌های اقتصادسنجی.

بر اساس مدل‌های شبیه‌سازی رایانه‌ای می‌توان یک نظام را برحسب اجزا و روابط کلیدی‌اش نمایش داد. این روش چگونگی عملکرد یک نظام در طول زمان یا بر اثر مداخله‌های خاص را نشان می‌دهد. با استفاده از این روش می‌توان تأثیر تعداد زیادی از متغیرها را بر نظام با روشی دقیق و نظام‌مند مورد تحلیل قرار داد (محمودی، ۱۳۸۵: ۲۰).

۱-۳. تحلیل تاریخی

مطالعه تاریخی روندها به ما کمک می‌کند تا به درک عمیق‌تری از روابط علی و معلولی حاکم بر آنها دست یابیم. به همین دلیل برخی از نظریه‌پردازان حوزه مطالعات آینده اعتقاد دارند که مطالعات اجتماعی و تاریخی، در لایه‌های عمیق‌تر آینده‌پژوهی جای می‌گیرند (مردوخی، ۱۳۹۱: ۲۵-۱۵).

۱-۴. تحلیل کمی روند

در این روش سعی بر این است که روند تغییرات پارامترهایی که می‌خواهیم آینده آنها را بدانیم، مشخص شود. با بررسی روند تغییرات این پارامترها در گذشته و وضعیت فعلی آنها، می‌توان از طریق برخی تحلیل‌ها، پیش‌بینی‌هایی در مورد آینده یک پارامتر ارائه کرد. ابزارهای تحلیل در روش تحلیل کمی روند، از برون‌یابی خطی یا غیرخطی یک پارامتر تا روش تحلیل به کمک شبکه عصبی تغییر می‌کند. مهم‌ترین روش در تحلیل کمی روند، روش برون‌یابی پارامترهاست که در آن سعی می‌شود با بررسی تاریخچه یک موضوع، یک آینده مناسب برای آن پیش‌بینی شود.^۱

۱-۵. تحلیل کیفی روند

موضوع این روش، پیش‌بینی پارامترهایی است که بیان صریح آنها به صورت کمی غیرممکن یا بسیار دشوار است. در این روش فرض بر این است که حوادث مختلف آینده به صورت ناگهانی رخ نخواهند داد و از هم‌اکنون نشانه‌هایی برای پیش‌بینی آنها وجود دارد. لذا در این روش روند تغییرات را با شناخت عوامل مؤثر بر پارامتری که می‌خواهیم آینده آن را پیش‌بینی کنیم مورد بررسی قرار می‌دهیم. این روش‌ها خصوصاً برای سیستم‌های اجتماعی کاربرد دارند و دید کلی در مورد یک سیستم به ما می‌دهند که برای تشخیص اولیه مشکلاتی که ممکن است در آینده رخ دهد مناسب‌اند. این تحلیل‌ها برای فرمولاسیون سناریوها می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند.^۱

در روش‌های تحلیل روند، نظیر برون‌یابی و مدل‌سازی، با فرض اینکه روندهای گذشته همچنان ادامه خواهند یافت، مجموعه خوبی از داده‌های تاریخی بسیار مهم گردآوری شده و براساس آن تصویری از آینده ارائه می‌شود. این روش‌ها برای پیش‌بینی آینده نزدیک و تخمین اولیه از آینده دور مناسب هستند. همچنین این روش‌ها به دلیل عدم وابستگی زیاد به پیش‌فرض‌های ذهنی افراد، قابل دفاع‌تر هستند.

از آنجا که در علم آینده‌پژوهی بهترین روش در به‌کارگیری مطالعات مربوط به این علم ترکیب و تلفیقی از روش‌های موجود است، در پژوهش پیش‌رو به انتخاب یک پیش‌فرض از روش‌های روندپژوهی بسنده نکرده و با انتخاب ترکیبی از روش‌های روندپژوهی به بررسی روند توسعه سیاسی و نتایج به‌دست آمده از آن خواهیم پرداخت.

۲. امواج توسعه سیاسی هانتینگتون

در باره تاریخ یک‌صدساله ایران می‌توان با استفاده از نظریه هانتینگتون درباره امواج دمکراسی‌خواهی جهانی، مهم‌ترین جنبش‌ها و تحولاتی را که تأثیر بسزایی در روند توسعه سیاسی جامعه ایرانی برجای گذاشته‌اند، تبیین کرد. در تبیین و تطبیق این مدل مفهومی لازم است از دمکراسی‌خواهی تعاریفی ارائه کرد و سپس به بررسی امواج آن در تاریخ معاصر

1. Ibid.

ایران پرداخت. اگر دمکراسی خواهی را به مثابه یکی از روش‌های حکومت یا یکی از انواع ساختارهای نظام سیاسی تلقی کنیم و به نسبی و تدریجی بودن روند تبدیل نظام‌های سیاسی به نظام‌های دمکراتیک توجه کنیم، مقوله‌ای به نام دمکراتیزاسیون یا دمکراسی‌سازی مطرح می‌شود که به معنای «روند تغییر نظام سیاسی از نظام غیردمکراتیک به دولت نمایندگی»، یا «تغییر مسالمت‌آمیز دولت بر مبنای خواست مردم است» (شهرام‌نیا، ۱۳۹۲: ۶۱).

همچنین به مجموعه تحولاتی که تحت تأثیر نظام بین‌الملل، شرایط سیاسی و اقتصادی دیگر کشورها و زمینه‌های داخلی منجر به تبدیل نظام سیاسی از غیردمکراتیک به دمکراتیک می‌شوند، امواج دمکراسی گفته می‌شود و با توجه به تعریف جنبش اجتماعی که آن را «فعالیت جمعی برای استقرار نظم جدید در زندگی» دانسته‌اند، به آن دسته از فعالیت‌های جمعی که در صدد ایجاد نظم دمکراتیک و تحکیم ساختارهای دمکراتیک در نظام سیاسی هستند، «جنبش دمکراتیک اجتماعی» گفته می‌شود که در طول تاریخ بروز رویدادها و تحولات مختلف سیاسی - اجتماعی به ایجاد امواج گوناگون دمکراسی و جنبش‌های دمکراتیک منجر شده است (همان: ۶۳). در هر حال امواج دمکراسی چارچوب مناسبی برای مطالعه روند دمکراتیزاسیون در نظام‌های سیاسی است.

هانتینگتون در کتاب مشهور خود با عنوان موج سوم دمکراسی در پایان سده بیستم، سه موج دمکراسی را در اروپا از زمان شکل‌گیری نظام‌های دمکراتیک تا کنون از یکدیگر تفکیک کرده است:

موج اول: طی سال‌های ۱۸۲۰ تا پس از جنگ جهانی اول فعال بوده است و ریشه در انقلاب‌های آمریکا و فرانسه دارد. پیدایش نهادهای دمکراتیک ملی و انتخابات با رأی اکثریت و حق رأی یافتن ۵۰ درصد مردان، از موفقیت‌های کسب شده در این مقطع از دمکراتیزاسیون بوده است. برگشت موج اول دمکراسی با به قدرت رسیدن هیتلر در ۱۹۳۳ در آلمان و سلطه توتالیتراریسم در کشورهای اروپایی و ظهور ایدئولوژی‌های کمونیسم، فاشیسم و میلیتاریسم آغاز شد.

موج دوم: از جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۶۰ نیز برخی دیگر از کشورها به دمکراسی پیوستند. آلمان غربی، ایتالیا، اتریش، ژاپن و کره جنوبی با پایان جنگ، حرکت به سوی

دمکراسی را آغاز و کشورهای نظیر ترکیه و یونان نیز در اواخر دهه ۱۹۴۰ دمکراسی را تجربه کردند. کشورهای در آمریکای لاتین نیز در همین مقطع، گذار به دمکراسی داشته‌اند. در اواخر دهه ۶۰ برخی از تحولات همچون بر سرکار آمدن نظامیان اقتدارگرا در آمریکای لاتین و آسیا و عصر کودتاهای نظامی سبب توقف موج دوم دمکراسی شد.

موج سوم: از سال ۱۹۷۴ با فروپاشی نظام‌های غیردمکراتیک اروپای جنوبی، ابتدا در پرتغال و سپس در اسپانیا و یونان آغاز شد و طی تقریباً ۱۵ سال در حدود ۳۰ کشور، رژیم‌های دمکراتیک جای حکومت‌های اقتدارگرا را گرفتند. در اواخر دهه ۷۰ موج دمکراتیک به سوی آمریکای لاتین روانه شد و در دهه ۸۰ کشورهای کمونیست را نیز فراگرفت. برخی از کشورهای آسیایی نیز از این موج تأثیر پذیرفتند. به‌طور کلی در موج سوم که بسیار گسترده‌تر از دو موج قبلی است، کشورهای غیردمکراتیک اروپا، رژیم‌های کمونیستی بلوک شرق و بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین و آسیا به دمکراسی گذار کردند. حتی بسیاری از کشورهایی که در موج دوم قرار داشتند و موج بازگشت را تجربه کرده بودند، بار دیگر در موج سوم در معرض دمکراتیک شدن قرار گرفتند. این موج ظرف ۱۵ سال اروپای جنوبی، آمریکای لاتین و آسیا را دربرگرفت (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۳۰-۲۵). بسیاری معتقدند تنها منطقه‌ای از جهان که موج سوم را به‌طور فراگیر تجربه نکرده، منطقه خاورمیانه (به‌استثنای ایران، ترکیه و لبنان) است. این امر درباره موج دوم نیز صدق می‌کند و خاورمیانه در موج دوم نیز فقط شاهد بروز تجربه دمکراسی در ترکیه و ایران بوده است (فاضلی، ۱۳۸۹: ۵).

هانتینگتون در مدل مورد استفاده خود، با توجه به توالی و ترتیب حوادث، ارتباط این وقایع را تبیین می‌کند و چگونگی سرایت دمکراسی را به دیگر کشورها در قالب امواج دمکراسی نشان می‌دهد. با بهره‌گیری از این نظریه و تطبیق تاریخی این امواج با وضعیت نظام سیاسی حاکم در ایران، می‌توان از سه جنبش دمکراتیک اصلی در دوره معاصر تحت عنوان امواج دمکراسی‌خواهی در ایران یاد کرد. گرچه برای تبیین بهتر روند توسعه سیاسی ناگزیریم سایر حوادث و رویدادهای مهم را نیز در اثنای تقسیم‌بندی ذکر شده تشریح کنیم.

۱-۲. انقلاب مشروطه

اگرچه تمدن ایرانی تا پیش از آغاز سیر اصلاحات در اوایل قرن نوزدهم میلادی، در دوره‌ها و مقاطعی جلوه‌های غنی فرهنگی و تمدنی و مایه‌هایی از عقلانیت، مدنیت، نظم و ثبات، علم و نوآوری، قانونمندی، سازماندهی عالی و تساهل و مدارا را نشان داده است، و حتی در دوره‌های معاصر از صفویه به بعد هم از نظر فکری و در اندیشه ایرانیان جلوه‌هایی از تجدد و مدرنیته وجود داشته است (میلانی، ۱۳۷۸)، اما این جلوه‌ها به دلیل ماهیت دولت، ساختارهای موجود، غلظت و غلبه سنت‌گرایی با مایه‌های جزمی و محافظه‌کارانه نتوانسته به نحو پایدار و نهادینه‌ای تداوم یابد.

ماهیت دولت در ایران و ساختار اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جامعه را نویسندگان چون ویثفولگ، منتسکیو و ماکس وبر با تعبیری توصیف کرده‌اند که تفاوت آن با نظام‌های فئودالی در اروپا را نشان می‌دهد؛ تعبیر و مفاهیمی چون «شیوه تولید آسیایی»، «استبداد شرقی»، «پاتریمونالیسم» یا «پدرسالاری»، «پدرشاهی» و «سلطانیسم» که همگی حاکی از جنبه شخصی، فردی، خودکامه و استبدادی دولت، جدایی و استقلال آن از گروه‌ها و طبقات اجتماعی و فقدان حقوق، قانون و مالکیت خصوصی و مستقل نبودن جامعه از دولت می‌باشند. به اعتقاد کاتوزیان، دولت در ایران «نه فقط قدرت، بلکه قدرت خودکامه را در انحصار داشته است؛ نه قدرت مطلق قانونگذاری که قدرت مطلق اعمال بی‌قانونی» (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۳۹). به علاوه، شاه دارای فره ایزدی بود و برتر از سایر افراد، و جانشین خدا در روی زمین و برگزیده او، که فقط در برابر خدا مسئول بود نه در برابر خلق، و مشروعیت او از این برگزیدگی، یعنی داشتن فره ایزدی، نشئت می‌گرفت. نتیجه این نگرش این بود که شاه منشأ و سرچشمه دارایی و مقام و قدرت اجتماعی مردم بود و از هر که می‌خواست می‌گرفت و به هر کس می‌خواست می‌داد و حرف او قانون بود و قانون حرف او (همان: ۸۹). هرج و مرج، بی‌ثباتی و ناامنی ناشی از حاکمیت ایلات و عشایر از طریق کاربرد زور، همچنین خشونت و نظامی‌گری در ایران مانع از ثبات، پایداری و قانونمندی در نظام سیاسی، جامعه و کشور می‌شد. با وجود پذیرش چنین پیش‌فرضی درباره جامعه ایرانی در اوایل سده نوزدهم، شکل‌گیری جنبش‌های توسعه‌خواهی از جمله نقاط عطف سیاست در این جامعه به‌شمار می‌رود.

انقلاب مشروطه را باید بازتابی از همزمانی با موج اول دموکراسی در غرب، براساس نظریه هانتینگتون دانست. این موج تحت تأثیر جنبش‌های آزادی‌خواهی در داخل و تحولات دموکراتیک در کشورهای مختلف اروپایی همچون روسیه، فرانسه، انگلیس، ایتالیا و برخی کشورهای آسیایی از قبیل ترکیه عثمانی، مصر، هند، ژاپن و چین شکل گرفت و به برپایی نظام مشروطه پارلمانی در ایران در ۱۲۸۵ هجری شمسی منجر شد (شهرام‌نیا، ۱۳۹۲: ۶۹).

بررسی اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی نشان می‌دهد نظام سیاسی ایران قبل از انقلاب مشروطه الگویی موروثی داشته و در ساختار موروثی قدرت، قانون و تعهد متقابل بین شاه و مردم وجود نداشته است؛ یعنی شاه هیچ‌گونه تعهدی در قبال مردم نداشته و مملکت ملک وسیع شاه به حساب می‌آمده؛ همه در مقابل شاه مکلف و موظف بوده‌اند و شاه تنها ذی‌نفع و صاحب حق به‌شمار می‌آمده است. در ساختار حکومت قاجار در قرن ۱۹ و ۲۰ نیز چنین وضعیتی حاکم بود. شاه می‌توانست نظر شخصی خود را بر کل کشور اعمال کند و نسبت به هر چیزی مدعی باشد؛ هیچ چیز اعم از قانون، سنت یا تعهد نوشته یا نانوشته‌ای وجود نداشت که بتواند قدرت شاه را محدود کند (چلبی و عظیمی، ۱۳۸۷: ۲۸). منبع مشروعیت شاه، قدرت اراده و توان او در اداره امور کشور بود. توزیع قدرت و مناصب کشوری و لشکری نه براساس میزان تخصص و شایستگی افراد، بلکه براساس روابط خویشاوندی و میزان نزدیکی به منبع قدرت صورت می‌گرفت (بشیریه، ۱۳۸۰: ۴۷). از دیگر ویژگی‌های این نظام سیاسی، تمرکز زیاد قدرت در دست شاه بود. اعلان جنگ، عقد صلح، بستن قراردادهای اقتصادی، واگذاری تیول، اعطای مناصب و وصول مالیات از دیگر اختیارات شاه بود. او بالاترین مرجع قضایی کشور نیز شناخته می‌شد. شاه حتی می‌توانست نسبت به مال و منال هریک از شهروندان نیز ادعا کند (چلبی و عظیمی، ۱۳۸۷: ۲۹). نظام متمرکز سیاسی قبل از مشروطه، دارای ویژگی ضدتوسعه سیاسی بود. در واقع، در این سیستم، مجموع قوای سه‌گانه دولتی، یعنی مجریه، مقننه و قضائیه، تنها در وجود شخص شاه تبلور داشت و تمام واحدهای تابعه ایالتی و ولایتی فقط از دستورات حکومت مرکزی به سروری سلطان، پیروی می‌کردند. در مقابل استبداد عریان دوره قاجاری قبل از

مشروطه، هیچ کس یارای مقاومت نداشت؛ به گونه‌ای که هیچ گروه یا طبقه اجتماعی فعال و قدرتمندی وجود نداشت تا بتواند قدرت دستگاه حکومت را به چالش بکشد یا آن را تعدیل کند. فئودالیته به آن گونه که در غرب وجود داشت و از قدرت، آزادی و مصونیت برخوردار بود، در ایران به چشم نمی‌خورد تا سبب تحدید قدرت سلاطین شود. به همین جهت، این دوره را «شیوه تولید آسیایی»^۱ یا «استبداد شرقی»^۲ می‌نامند تا نشان‌دهنده عدم فعالیت طبقات و نیروهای محتمل مخالف نظام شاهی باشد. گروه‌های دیگری هم مانند روحانیان، توان کافی برای به میدان آوردن مردم در رویارویی با استبداد قاجاری را نداشتند. البته روحانیان نشان داده بودند که می‌توانند مردم و گروه‌های خرده‌پای اجتماعی و سیاسی را برای زمانی کوتاه به میدان آورند و در میدان ننگه دارند؛ ولی نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند آنها را در یک پروسه دائمی، مقابل نظام سیاسی قرار دهند؛ زیرا اشتغال روحانیان در تصدی موقوفات، مدارس دینی، محاکم شرعی و برخی امور دیوانی و دفتری، هم آنان را از فرصت مناسب برای اندیشیدن و اقدام بازمی‌داشت و هم آنها را هر روز بیشتر از گذشته به شاه و دستگاه دیوانی وابسته می‌کرد (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۵).

نخستین و مهم‌ترین اثر انقلاب مشروطه، تحدید قدرت شاه بود که این تحدید، یا تبدیل سلطان مستبد به سلطان مشروطه، به این معنا بود که شاه دیگر قادر نبود به استبداد پردازد و مردم را به انقیاد خود درآورد. در نظام جدید شاهی، اساس سلطنت بر وظایفی معین قرار می‌گرفت و قدرت و اختیار حکمران محدود به انجام همان وظایف بود؛ به گونه‌ای که حکمران به هیچ وجه حق تجاوز از این حدود را نداشت. در چنین نظامی، از لحاظ تئوریک، همه افراد در امور مالی و دیگر امور کشورداری، دارای حقوقی برابر با سلطان بودند و در این مورد هیچ تفاوتی میان شاه و مردم وجود نداشت. متصدیان امور و از جمله شاه، همگی امین مردم به‌شمار می‌آمدند و در حیطه مسئولیت خود، در برابر مردم، دارای مسئولیت و پاسخگویی بودند؛ یعنی مردم در چنین حکومتی، که نائینی نام آن را مقیده، محدوده، مشروطه و مسئوله نامید، می‌توانستند اعمال نادرست شاه و دستگاه حکومت را ارزیابی، حسابگری و داوری کنند و به این ترتیب دولت و شاه را وادار می‌کردند، به درستی عمل کند.

1. Asiatic Mode of Production
2. Oriental Despotism

تحدید قدرت شاه براساس قانون اساسی تازه تدوین یافته صورت گرفت. در این قانون، حدود و اختیارات حاکم، میزان استیلای سلطان و آزادی ملت و همه حقوق طبقات اهل مملکت معین و مشخص شد. براساس این قانون، خودداری کشوردار (سلطان) از وظیفه نگهبانی و ادای امانتداری و تن دادن به افراط، مانند خیانت در دیگر امانات، سبب برکناری همیشگی وی از کار حکومت می‌شد و به‌عنوان خائن تحت تعقیب و پیگرد قرار می‌گرفت و مجازات می‌شد. بدین‌سان، قدرت پادشاه کاهش یافت و این میزان به نهادهای دیگری همچون مجلس شورای ملی و انجمن‌های ایالتی و ولایتی سپرده شد (نائینی، ۱۳۳۴: ۱۴).

انقلاب مشروطه از یک‌سو با ایجاد مجلس و نظام پارلمانی، به تکوین نهادهایی برای قانونگذاری و وضع قوانین دست زد و از سوی دیگر، این قوه را در کنار دو قوای دیگر، یعنی مجریه و قضائیه و هم‌وزن و هم‌سنگ آنها قرار داد. به این ترتیب حکومت ایران براساس اصل انفصال قوا، به سه قوه تقسیم شد و حدود و وظایف هر یک از آنها تعیین گردید و به موجب اصل (۲۸) قانون اساسی مشروطه، قوای ثلاثه از یکدیگر ممتاز و منفصل شد. اهمیت دیگر مجلس آن بود که برای نخستین بار در تاریخ ایران، طبقات اجتماعی که تا قبل از آن، اشراف و دربار برای آنها ارزشی قائل نبودند، اینک هم‌اورد طبقات اشراف شدند. ظهور سیاسی طبقات جدیدی همچون دهقانان، صنعت‌گران، کارگران و مانند آنها، به دو طریق مستقیم (حضور در صحنه‌های اجتماعی) و غیرمستقیم (از طریق نمایندگان خود در مجلس)، خواه و ناخواه به تعدیل یا به تعادل رساندن قدرت سیاسی حاکم کمک کرد (مدیرشانه‌چی، ۱۳۷۹: ۶۸).

با شکل‌گیری مجلس شورای ملی و قوام یافتن نظام انتخاباتی هم‌زاد و همراه آن، یعنی احزاب و جمعیت‌ها، در داخل و بیرون مجلس و به واسطه هم‌ظهور یافتن. به بیان دیگر، با پیروزی انقلاب و استقرار نظام مشروطه، انجمن‌ها و جمعیت‌های تا دیروز مخفی و سری که در پیدایش انقلاب سهم داشتند، آشکارا و به‌صورت رسمی و قانونی به فعالیت سیاسی پرداختند و به‌عنوان اولین شاخصه‌های توسعه سیاسی قدم در میدان نهادند. تعدد و تنوع مطبوعات نیز به‌عنوان شاخصه دیگری در توسعه سیاسی، با پیروزی انقلاب ۱۲۸۵ و استقرار نظام مشروطه، صرف‌نظر از وقفه‌های کوتاه، تا پایان این دوره ادامه یافت. براساس آنچه

الموتی نقل کرده است، فقط در سال‌های اول انقلاب مشروطه تا پایان دوره استبداد صغیر در سال ۱۲۸۷ شمسی، بیش از ۱۵۰ روزنامه و مجله منتشر می‌شد. پس از خلع محمدعلی شاه در سال ۱۲۸۸، به تنهایی بیش از ۱۰۰ روزنامه در کشور انتشار می‌یافت (الموتی، ۱۳۷۰: ۴۴).

با پیروزی انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ و تأسیس نظام مشروطه به‌جای حکومت مطلقه پیشین، مؤلفه‌ها و شاخصه‌های توسعه سیاسی که مهم‌ترین آنها مشارکت سیاسی در قالب ایجاد سیستم پارلمانی و انتخاب نخست‌وزیر و هیئت دولت و نیز رقابت گروهی است، بروز و ظهور یافتند. تصویب قانون اساسی و متمم آن، که برآمده از همین مشارکت سیاسی بود، گامی در جهت تثبیت توسعه سیاسی و درواقع، منبع و مرجع توسعه سیاسی به‌شمار می‌رفت.

این دوره که درنهایت با آغاز سلطنت رضاشاه در ۱۳۰۴ به پایان رسید، یکی از دوره‌هایی است که گام‌های اولیه در جهت روند توسعه سیاسی در ایران آغاز شد؛ زیرا نخست‌وزیر یا همان رئیس‌الوزرا به جای پادشاه امور اجرایی را در اختیار می‌گرفت و پادشاه صرفاً سلطنت داشت. مجلس نسبتاً مستقل و مقتدرانه عمل می‌کرد و همین مجلس خود یکی از مظاهر بروز خواست‌های گروه‌ها و طبقات مختلف جامعه بود که پشتیبانی مردم را که در فرایند مشارکت سیاسی انجام می‌شد، با خود همراه داشت. مسئولیت و پاسخگویی نخست‌وزیر در مقابل مجلس شورای ملی، خود یکی از محدودیت‌هایی بود که بر سر راه استبدادطلبی و خودکامگی قرار داده شد.

مسئولیت قوه اجرایی در برابر قوه مقننه درواقع بخشی از روند محدودسازی هر یک از قوا توسط قوای دیگر بود. این محدودیت راه را بر استبداد و خودکامگی می‌بست و تضمینی حقوقی و عملی برای دموکراسی بود. درحقیقت، هدف از تفکیک قوای سه‌گانه (مندرج در اصول ۲۶ تا ۲۹) متمم قانون اساسی) این بود که قدرت قوای سه‌گانه به‌اندازه‌ای محدود شود که نهایتاً هیچ قوه‌ای نتواند نیرومندتر از دو قوه دیگر شود. درواقع، مجلس شورا از زمان تأسیس آن در ۱۹۰۶ تقریباً منبع اصلی تلاش همه گروه‌های اجتماعی برای نفوذ بر حکومت بوده و در زمان‌های معینی از اختیارات درخور توجهی برخوردار بوده است (گازپوروسکی، ۱۳۷۱: ۳۲۹). با وجود همه آرمان‌ها و خواسته‌های عقلانی

جریان مشروطه خواهی به علت ضعف نهادینگی در سطح نخبگان ابزاری و فکری جامعه در آن دوران، پس از مدت زمان کوتاهی جامعه ایرانی و سیاست دوباره راه استبداد پیشین خود را برمی گزینند و همه دستاوردهای مشروطه خواهی به وضعیتی تشریفاتی بازمی گردد.

۲-۲. دولت مطلقه مدرن رضاخانی

اگرچه رضاشاه پس از به دست گرفتن قدرت در ۱۳۰۴، که در نتیجه کودتای ۱۲۹۹ زمینه سازی شده بود، اقداماتی انجام داد که به طور کلی می توان آنها را در چارچوب دولت - ملت سازی ارزیابی کرد، اما این اقدامات در حوزه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تأثیرات مثبت و منفی متعددی داشته است.

رضاخان و سیدضیاء پس از کودتا، برای ایجاد دولت مرکزی قوی، از همان ابتدا بر ضرورت اصلاحات مالی، اداری، اقتصادی و نظامی به صورت مبارزه با امتیازات خاص اجتماعی، تقسیم اراضی خالصه بین کشاورزان، تأسیس مدارس، پیشرفت تجارت از طریق احداث جاده، راه آهن و نیز الغای کاپیتولاسیون - که نتیجه جنگ های ایران و روس بود - تأکید کردند و نخستین عرصه آغاز اصلاحات، ایجاد ارتش ملی واحد و مدرن بود که برای برقراری نظم داخلی و امنیت، حفظ تمامیت ارضی و ایجاد وحدت ملی - از جمله با جلوگیری از خودمختاری و تجزیه طلبی گروه های قومی - و کلاً استقرار «نظمی نوین» ضروری بود (خلیلی خو، ۱۳۷۳: ۱۳۰). این جهت گیری ها، اگرچه خواسته نخبگان فکری و سیاسی کشور برای ایجاد یک دولت ملی، نیرومند و تام الاختیار بود، با اهداف اولیه مشروطه طلبان و روح قانون اساسی مشروطه، مبنی بر جلوگیری از تمرکز قدرت و کثرت گرایی، سازگاری نداشت. همان طور که بشیریه متذکر شده، درخواست های عمده انقلاب مشروطه، یعنی حکومت قانون و پارلمان و مشارکت آزاد گروه ها در زندگی سیاسی که با تکوین ساخت دولت مطلقه غیرقابل اجرا شدند، ولی خواسته های دیگر آن به ویژه اصلاحات بوروکراتیک، مالی و آموزشی، نوسازی فرهنگی و گسترش نوعی ناسیونالیسم ایرانی در نتیجه تکوین ساخت دولت مطلقه مجال تحقق یافتند (بشیریه، ۱۳۸۰: ۶۴).

به نظر بشیریه، دولت رضاشاه نخستین دولت مدرن مطلقه در ایران بود که مبانی آن را

به وجود آورد و مهم‌ترین ویژگی آن تمرکز و انحصار در منابع و ابزارهای قدرت دولتی، تمرکز وسایل اداره جامعه در دست دولت متمرکز ملی، پیدایش ارتش جدید، ناسیونالیسم و تأکید بر مصلحت ملی بوده است. از مجلس ششم به بعد، نهادهای برآمده از مشروطیت نیز درون ساخت دولت مطلقه ادغام شدند و در مقابل، قوه مجریه، دربار و ارتش به عنوان مراکز اصلی قدرت سیاسی پدیدار گردیدند (همان: ۶۹).

در دوره پهلوی اول، ارتش وسیله‌ای برای ایجاد هویت ملی، تسریع آهنگ نوسازی و تغییر ساختار دولت شد و رضاخان با سرکوب شورش‌های عشیره‌ای، منطقه‌ای و قومی در غرب، شمال غرب و جنوب کشور، امنیت راه‌ها و وحدت و یکپارچگی ملی را برقرار کرد؛ اگرچه این سیاست به نحوی خشن و تخریبی با نابودی بخش زیادی از امکانات مالی و احشام عشایر و غارت اموال و دارایی‌های رؤسای آنها به دست رضاخان و امرای ارتش همراه بود. او همچنین روزنامه‌های مستقل و رادیکال را تعطیل و مصونیت پارلمانی را از نمایندگان سلب کرد و احزاب سیاسی را از بین برد (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۱۲۶-۱۱۹). بدین ترتیب رضاخان با عملی کردن تلاش‌های اصلاح‌طلبانه ناموفق عباس میرزا، امیرکبیر و سپهسالار، در نخستین گام ارتشی مدرن و نظامی نوین برقرار کرد و تقویت دولت مرکزی و ملی را سرلوحه کار خود قرار داد و آنگاه به اصلاحات و نوسازی در سایر حوزه‌ها اقدام نمود. او با ایجاد نظام حقوقی و قضایی جدید و سکولار به تعارض و دوگانگی دیرینه میان محاکم شرع و عرف پایان داد و تلاش کرد نفوذ، اقتدار و حوزه اختیارات و فعالیت علما را در امور مربوط به قضاوت، معاملات، عقد و ازدواج و آموزش تضعیف و محدود کند.

نظام آموزشی جدید ایران نیز طی سال‌های ۱۳۰۹-۱۳۰۴ پایه‌ریزی شد. با تأسیس مدارس جدید، مکتب‌خانه‌ها تعطیل؛ و دانشسراها، دانشکده‌ها و در سال ۱۳۱۳ دانشگاه تهران تأسیس شدند. اعزام دانشجو به خارج از کشور نیز از سال ۱۳۰۷ آغاز گردید و بودجه وزارت فرهنگ افزایش یافت؛ اگرچه در مقایسه با بودجه ارتش ناچیز بود.

اصلاحات اداری با افزایش تعداد کارمندان و استخدام فارغ‌التحصیلان مدارس و مؤسسات آموزش عالی و نیز پرداخت حقوق و مزایا مطابق الگوهای اروپایی از سال ۱۳۰۱ آغاز شد و تقسیمات جدید اداری و کشوری با ۱۳ استان و هر استان با چندین شهرستان و

هر شهرستان با چندین بخش از سال ۱۳۱۶ به اجرا درآمد؛ اگرچه عملاً با حضور ارتش، ژاندارمری و شهربانی زیر نظر ستاد مشترک و شاه، به عنوان فرمانده کل قوا، استاندار تحت الشعاع قدرت و نفوذ فرمانده نظامی بود و نوعی حاکمیت دو گانه نظامی و غیرنظامی برقرار شد (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۱۵۴). در واقع اقتدارگرایی و پاتریمونیالیسم، با وجود آنکه در این دوره، جنبه بوروکراتیک به خود گرفته بود، با سلطه مطلق شاه، خود کامگی او و روابط شخصی مبتنی بر نوعی سیستم و شبکه حامی - پیرو، به ویژه از طریق نقش کلیدی ارتش و نظامیان، همراه بود.

گسترش شبکه راه‌های ارتباطی و توسعه ارتباطات و حمل و نقل، اموری چون پست، تلگراف، تلفن و رادیو، راه آهن دولتی و سراسری از دیگر برنامه‌های اصلاحی دوره رضاشاه بود که تأثیر مهمی در بسط حوزه نفوذ و اقتدار دولت، یکپارچگی بازار ملی و مبادله آزاد کالا و خدمات بین مناطق مختلف شهری و روستایی کشور داشت و به نوسازی اقتصادی و صنعتی کمک شایانی می‌کرد. از مهم‌ترین اصلاحات مالی در این دوره تأسیس بانک ملی با اختیار انحصاری چاپ اسکناس و تلاش برای تثبیت ارزش پول ریال (به جای قران) با استقرار واحد طلا و نیز استقلال گمرکی کشور به دست دولت بود که با اصلاح نظام مالیاتی و افزایش منابع درآمدی دولت، به ویژه درآمدهای نفتی، قدرت و توان مالی و اعتباری دولت در تخصیص بودجه برای نوسازی از بالا در حوزه‌های مختلف افزایش چشمگیری یافت. منابع درآمدی دولت عبارت بودند از عواید نفت، درآمد گمرکات، مالیات‌های غیرمستقیم و مالیات بر درآمد که این منبع آخر سهم کمتری داشت (همان: ۱۵۹).

یکی از اقدامات مهم دولت مطلقه رضاخان که آن را به مدل دولت بنابارتی نزدیک می‌ساخت، تجهیز و تخصیص منابع، کمک به انباشت سرمایه و جهت‌گیری به سمت صنعتی شدن بود؛ به حدی که نقش دولت در این دوره از حالت عدم مداخله و آزاد گذاری فعالیت‌ها در اقتصاد، طی دهه ۱۳۰۰، به مرحله مداخله در اقتصاد در دهه ۱۳۱۰ گسترش یافت؛ به ویژه آنکه درآمدهای نفتی عمدتاً صرف تأمین مالی هزینه‌های ادارات دولتی می‌شد. هرچند رضاخان استراتژی توسعه مبتنی بر جایگزینی واردات را دنبال نکرد، اما قانون کنترل ارز ۱۳۰۸، قانون انحصار تجارت خارجی ۱۳۰۹، کنترل شدید واردات و یک

نظام گمرکی با تعرفه‌های بالا و نظام اعتباری چندارزی چندنرخه در سراسر دهه ۱۳۱۰ در چارچوب همین استراتژی بود. در ادامه نفوذ و قدرت زمین‌داران، به‌عنوان متحدان رضاخان - به‌رغم الغای تیول‌داری در مجلس اول مشروطه - که مقامات ارشد نظامی و دیوان‌سالاری را نیز در اختیار داشتند و توانستند نیروها و جنبش‌های رادیکال‌خواهان اصلاحات ارضی را سرکوب کنند، تجار بزرگ نیز در شهرها، با تشویق دولت، شرکت‌های بزرگی ایجاد کردند و انحصار کلی بعضی از اقلام عمده تجارت خارجی و حتی گاهی اختیار کل تجارت خارجی استان‌ها را در دست گرفتند (کارشناس، ۱۳۸۲: ۱۱۵).

درواقع نوعی بورژوازی کمپرادور در پیوند با رژیم و کمپانی‌های خارجی پدید آمد که به‌جای بورژوازی ملی و صنعتی مستقل، هدایت تغییرات و اصلاحات اقتصادی را در دست گرفته بود. با فقدان سازمان‌های مدرن اعطاکننده اعتبارات بلندمدت و نبود تاجران ایرانی با انباشت وسیع سرمایه پولی، تمرکز وجوه از طریق بودجه دولت و شرکت‌های بازرگانی انحصاری خصوصی نقش مهمی در تأمین سرمایه ثابت طی دهه ۱۳۱۰ بازی کردند. تشکیل سرمایه به‌خصوص در نیمه دوم دهه تشدید شد. قسمت عمده سرمایه‌گذاری طی این دوره را بخش دولتی انجام می‌داد. بیش از ۴۰ درصد از کل هزینه دولت طی این دهه عمدتاً در حمل‌ونقل و صنعت سرمایه‌گذاری شد. حدود ۶۰ درصد سرمایه‌گذاری دولت در جاده‌ها و راه‌آهن به کار گرفته شد که تا حد زیادی به یکپارچه کردن بازار ملی کمک کرد (همان: ۱۱۶).

تا پایان دهه ۱۳۱۰، بخش دولتی و خصوصی بیش از ۲۶۰ کارخانه با حداقل ۶۳۰۰۰ اسب بخار قدرت و با ظرفیت کار حدود ۴۸ هزار کارگر تأسیس کردند که عمدتاً در صنایع سبک و تولیدکننده کالاهای مصرفی بودند؛ نظیر منسوجات، شکر، کبریت، سیمان و مواد شیمیایی که در بازار جهانی نیز خریدار داشت (همان: ۱۱۷). با این حال، این اصلاحات اقتصادی و مالی دولت و فرایند صنعتی شدن، در قالب رشد اقتصادی و نه توسعه اقتصادی در پیوند با منافع تجار بزرگ و زمین‌داران بود و منافع حاصل شده از آن با سطح مصرف و استانداردهای بالای زندگی به آنها اختصاص می‌یافت. بدین ترتیب چندان نفعی عاید طبقه متوسط و پایین در شهر و روستا نشد و همین رابطه ضعیف دولت با جامعه در

کنار زور و سرکوب، پدرسالاری، رابطه حامی - پیرو و سلطه نظامیان، از قدرت چانه‌زنی دولت در رابطه با اعمال فشار و سیاست‌های دول اروپایی کاست و در نهایت به سقوط رضاخان منجر شد. بنابر آنچه که مربوط به توسعه سیاسی است، می‌توان گفت که وی توسعه سیاسی حاصل شده در اثر انقلاب مشروطه را به حاشیه برد؛ اقتدارگرایی را جایگزین آن کرد و همه مؤلفه‌های توسعه سیاسی را حذف یا بی‌محتوا و خالی از معنا کرد. به نظر رضاخان، نوسازی کشور تنها از راه خودکامگی و سرکوب نهادهای دمکراتیک دست‌یافتنی بود؛ درحالی که خودکامگی در اداره امور کشور و اعمال زور و فشار بر حصول اطاعت و پیروی زبردستان، همراه با کوتاهی در وسعت بخشیدن به پایگاه‌های اجتماعی - اقتصادی حکومت و غفلت در تشکیل و ترغیب احزاب معتبر سیاسی، ناگزیر نتایج ویرانگر به بار می‌آورد (عظیمی، ۱۳۷۲: ۱۳).

مجلس صوری پس از روی کار آمدن رضاخان و نیز قدرت سرکوبگر نظام شاهنشاهی، شواهدی بودند که نیروهای مدرن و سنتی را برای مبارزه با قدرت مطلقه دولت فرامی‌خواندند. حکومت خودکامه رضاشاه در نتیجه اشغال ایران به دست انگلیس و شوروی، در شهریور ۱۳۲۰ به پایان خود رسید و قدرت سیاسی که تا آن زمان به شدت متمرکز شده بود، از حالت تمرکز بیرون آمده و بین نهادهای مختلف توزیع شد. ترتیبات سیاسی که به جای رژیم رضاخان فراهم آمد، مشروعیت خود را با غیر مشخص و محدود کردن کاربرد قدرت سیاسی، که عمدتاً از استقرار دوباره راه و روش‌های پارلمانی ناشی می‌شد، به دست آورد (همان). همچنین می‌توان تصویب قانون منع فعالیت اشتراکی افراد در ۱۳۱۰ و انحلال گروه‌ها و تشکل‌های اندک موجود را از جمله نشانه‌های ضد توسعه‌گرایی دولت مطلقه رضاخانی به‌شمار آورد.

۲-۳. شهریور ۱۳۲۰ و جابه‌جایی قدرت در خاندان پهلوی

موج دوم دمکراسی‌خواهی در ایران و توسعه سیاسی، از پایان استبداد رضاخانی (از شهریور ۱۳۲۰) تا شکل‌گیری جنبش ملی نفت و دولت دکتر مصدق را دربرمی‌گیرد. این شرایط که با دومین موج دمکراسی مورد نظر هانتینگتون همزمان بود، بیشتر محصول خلأ

قدرت به وجود آمده ناشی از سقوط استبداد رضاشاهی بود. لذا از آن به نوعی دموکراسی «ضعیف، نیم‌بند یا لجام‌گسیخته» تعبیر کرده‌اند (شهرام‌نیا، ۱۳۹۲: ۶۹).

کاتوزیان دوره ۱۳۳۲-۱۳۲۰ را قانونی ولی بی‌نظم و ترتیب‌می‌خواند (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۱۲۲-۱۲۰). بشیریه در مورد این مقطع زمانی، معتقد است که در ده ساله اول، نظام سیاسی متکثر و کم‌ویش مبتنی بر اجرای قانون اساسی بود. در نتیجه، مجلس مهم‌ترین نهاد سیاسی به‌شمار می‌رفت. در همین دوران، دربار سلطنتی چندان قدرتی نداشت و بسیاری از امتیازات خود را از دست داد. برخلاف گذشته، مجلس به‌جای دربار، تعیین وزرا را به عهده گرفت. همچنین مجلس، قانونی در خصوص بازگرداندن اراضی سلطنتی به صاحبان اصلی آنها تصویب کرد. در انتخابات مجلس چهاردهم پس از سقوط رضاشاه، دربار نتوانست هیچ‌گونه نفوذی اعمال کند (بشیریه، ۱۳۸۰: ۷۹-۷۸).

در دوره ۱۳ ساله شهریور ۱۳۲۰ تا ظهور سلطنت نظامی محمدرضا پهلوی در مرداد ۱۳۳۲، بی‌نظمی، بی‌ثباتی و هرج‌ومرج اجتماعی، تجزیه ملی، بحران‌های سیاسی، کشمکش‌های اجتماعی، رکود و سقوط اقتصادی دوباره سر برآوردند. به اعتقاد دکتر کاتوزیان، جامعه ایران از دو قطب استبداد و آزادی به هرج‌ومرج گرایید: اولی به بهانه تحقق نظم و امنیت، و دومی به‌عنوان نیل به آزادی و عدالت بر فضای جامعه (کاتوزیان، ۱۳۷۵: ۶۵-۶۴). کشمکش‌های قومی و طبقاتی و اختلافات میان احزاب و گروه‌های سیاسی، که در مجلس سیزدهم نیز انعکاس داشت، وضعیت پیچیده و دشواری را برای جامعه و کشور به وجود آورده بود. نیروهای اجتماعی مختلف، برحسب ساختار اجتماعی حوزه انتخابیه‌شان، در مجلس نمایندگی و قدرت داشتند. در مناطق روستایی، رؤسای قبایل و زمین‌داران بزرگ بر عشایر و رعایای خود مسلط بودند. در شهرهای کوچک، رهبران مذهبی و تجار توانگر در مساجد و بازارها، و در شهرهای جدیدتر رهبران مذهبی و تجار متمول در برابر روشنفکران رادیکال که دارای مجامع صنفی، مطبوعات انقلابی و نیز احزاب سیاسی بودند، موقعیت داشتند (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۶۸).

حزب توده با گرایشات چپ و رادیکال، به‌دست بازماندگان گروه ۵۳ نفر پس از سقوط رضاخان در اوایل ۱۳۲۱ تأسیس شد و در رقابت با آن، حزب دمکرات ایران به

رهبری احمد قوام شکل گرفت که با سیاست موازنه مثبت در بحران آذربایجان و قضیه امتیاز نفت شمال در مقام نخست‌وزیر ایران با زیرکی خاص توانست روس‌ها را متقاعد کند که نیروهایشان را از آذربایجان و خاک ایران خارج کنند؛ ضمن اینکه فشار آمریکا و افکار عمومی جهان نیز در این مسئله مؤثر بود. قوام سیاستمداری کهنه‌کار و حامی مشروطیت بود که برای تضعیف سلطنت و اعمال نظارت و کنترل غیرنظامی بر ارتش تلاش می‌کرد (همان: ۲۰۵). در چنین شرایطی شاه در فکر تقویت نهاد سلطنت، به‌دست گرفتن کنترل ارتش و نزدیکی به آمریکا بود. دکتر محمد مصدق نیز از حزب ناسیونالیستی ایران وارد مبارزه انتخاباتی مجلس چهاردهم شده و از موضعی مستقل و با حمایت رؤسای اصناف و انجمن‌های صنفی تهران به صحنه سیاسی بازگشته بود و به تدریج به‌جای قوام، که با عقب‌نشینی در مقابل فشار به جبهه راست گرایش یافته بود، رهبری نهضت ملی ایران را به‌دست گرفت. مجلس پانزدهم به سه فراکسیون اصلی تقسیم شده بود: حزب دمکرات ایران، سلطنت‌طلبان و فراکسیون گروه هواداران انگلستان. با بروز اختلاف در حزب دمکرات ایران، که تنها امید سلطنت‌طلبان نیز همین امر بود و سقوط قوام، حزب توده هم به دلیل موضع‌گیری‌های غلط و کورکورانه‌اش به نفع شوروی در مسئله نفت، اعتبار چندانی نداشت و لذا زمینه برای مصدق و جبهه ملی تازه تأسیس او (۱۹۴۹) برای به‌دست گرفتن رهبری مبارزه با استعمار، ملی کردن نفت و آغاز اصلاحات اجتماعی و دمکراتیک فراهم شد. جبهه ملی در برنامه‌ای که چند ماه بعد منتشر کرد، خواهان استقرار عدالت اجتماعی و اجرای قانون اساسی، انتخابات آزاد و آزادی بیان عقاید سیاسی و بهبود وضع اقتصادی شد (همان: ۲۲۹).

در مجلس هفدهم از ۷۹ نماینده، ۳۰ نفر از طبقات متوسط جدید و سنتی عضو یا همراه جبهه ملی بودند و ۴۹ نماینده دیگر، اغلب مالک و به فراکسیون‌های سلطنت‌طلب و طرفدار انگلیس تقسیم می‌شدند (همان: ۲۴۲). در وضعیت ضعف و پراکندگی نیروهای سیاسی، نیروهای محافظه‌کار و سلطنت‌طلب پشت سر شاه و سلطنت، دربار و ارتش سنگر گرفته و خواهان انتقال قدرت از مجلس به دربار بودند. اما ترور رزم‌آرا که اصلاحگری اقتدارطلب به‌شمار می‌رفت، خصومت چهره‌های بانفوذ دربار را برانگیخته بود، زمینه را برای فعالیت

کمیسیون ویژه نفت به ریاست مصدق و بعد نخست‌وزیری وی با پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت فراهم کرد. در کنار آن پیشنهاد، مصدق با اتکا به محبوبیت خود، از شاه خواست تصدی وزارت جنگ و کنترل ارتش را به او واگذار کند که با مخالفت وی مواجه شد و استعفا کرد؛ ولی با حمایت مؤثر آیت‌الله کاشانی طی قیام ۳۰ تیر دوباره نخست‌وزیر شد و این بار اقدامات اصلاح‌طلبانه‌اش علیه شاه، ارتش، اشراف زمین‌دار و مجلس شورای ملی و سنا سمت‌گیری یافت و با کناره‌گیری تدریجی از جناح سنتی، تغییرات اساسی اجتماعی را پی گرفت. اما از یک طرف، جبهه ملی ائتلاف و تشکیلات منسجم و ایدئولوژی مشخصی نداشت و از طرف دیگر رئیس مجلس، آیت‌الله کاشانی، در مقابل او قرار گرفت و جنبش ناسیونالیستی، حمایت جناح مذهبی خود را از دست داد و با این اختلافات و فشارهای خارجی به رهبری انگلستان و بعد آمریکا، زمینه برای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط مصدق فراهم شد.

اصلاحات مصدق با نمایندگی شایسته طبقه متوسط که کم‌کم جهت‌گیری رادیکال پیدا می‌کرد، دستاوردهای مهمی در راه‌اندازی پروژه‌های آبیاری، تأسیس کارخانه‌های جدید و تولید صنعتی داشت، ولی هرچه بیشتر در این جهت حرکت می‌کرد، جبهه ملی و ائتلاف قبلی بیشتر از هم می‌پاشید و سوابق موضع‌گیری‌های غیردینی یا ضد روحانیت عده‌ای از دستیاران مصدق، متحدان مذهبی او را بیشتر به دام تبلیغات انگلیسی‌ها، مبنی بر خطر غلبه چپ و کمونیسم انداخت.

۴-۲. بازتعریف استبداد پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

از آن پس کمک‌های خارجی، به‌ویژه از جانب ایالات متحده و همچنین درآمدهای روزافزون نفتی با تثبیت و تحکیم رژیم محمدرضا پهلوی از طریق تقویت نیروهای نظامی، انتظامی و امنیتی، زمینه بازتولید استبداد و خودکامگی پدرسالارانه را در قالبی مدرن و نوسازی‌شده فراهم کرد. رژیم اتوکرات محمدرضا، که همانند پدرش ابتدا با حمایت ائتلاف نخبگان سنتی، زمین‌دار، تاجر و مذهبی روی کار آمده بود، به تدریج با شروع اصلاحات وسیع و سریع از بالا، از این ائتلاف فاصله گرفت؛ بدون اینکه دوباره همانند پدرش بتواند

ائتلاف جدید، قوی و محکمی از نیروهای پیشرو اجتماعی، طبقات متوسط و بورژوازی ملی ایجاد و به آن تکیه کند. طی ۱۰ سال (از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲) شاه کوشیده بود تعرضی به منافع خانواده‌های بزرگ‌مالک، بازاریان و اصناف نکند و احترام مذهب، علما و مراجع را نیز رعایت کند؛ ولی در سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲، یعنی در اواخر این دهه، تشدید بحران اقتصادی و فشارهای آمریکا برای اجرای اصلاحات ارضی، رژیم را به در پیش گرفتن اصلاحات اجتماعی و تغییر استراتژی اقتصادی واداشت که لازمه آن فاصله گرفتن از این ائتلاف سنتی بود. نخست‌وزیری علی امینی، همراه لغو انتخابات سراسر تقرب‌آمیز مجلس در سال ۱۳۳۹ (۱۹۶۰ م.) و انحلال مجلس بیستم، آغازگر دور جدیدی از اصلاحات در ایران از بالا و بیرون به‌شمار می‌رفت که هدف آنها، به‌ویژه اصلاحات ارضی، جلوگیری از وقوع انقلابی کمونیستی در ایران بود. امینی سه وزارتخانه دادگستری، فرهنگ و کشاورزی را به اصلاح‌طلبان برخاسته از طبقه متوسط، که در گذشته مغضوب واقع شده بودند، یعنی به‌ترتیب به نورالدین الموتی، محمد درخشش و حسن ارسنجانی واگذار کرد. ارسنجانی نخستین گام جدی به‌منظور تقسیم اراضی در سراسر ایران را با قانون اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ و با هدف ایجاد طبقه‌ای از کشاورزان مستقل برداشت (همان: ۳۸۶).

اما محتوای رادیکال اصلاحات ارضی با برکناری امینی و ارسنجانی به‌سرعت از میان رفت و شاه فقط آن قسمت از اصلاحات حکومت امینی را حفظ کرد که با منافع و موقعیت خود سازگار می‌دید و در منشور ۶ ماده‌ای موسوم به انقلاب سفید منظور کرد که غیر از اصلاحات ارضی شامل ملی کردن جنگل‌ها، فروش کارخانه‌های دولتی به بخش خصوصی، سهم شدن کارگران در سود کارخانجات، دادن حق رأی به زنان و تشکیل سپاه دانش بود و شاه با فرماندومی سراسری در ۱۶ بهمن ۱۳۴۱ آن را قانونی کرد. با این‌حال، ادامه رکود اقتصادی، افزایش قیمت‌ها، بحران شدید اقتصادی و تقابل دین و دولت، زمینه را برای رهبری جدید و مبارز در میان مخالفان رژیم از قشر روحانیت و مراجع پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی، یعنی آیت‌الله خمینی، فراهم کرد که توانست اکثر روحانیانی را که به دلایل مختلفی مخالف شاه بودند، با هم متحد کند و طی قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آنان و قشرهای مختلف طبقه متوسط و پایین را رویاروی رژیم شاه قرار دهد. این

قیام به شدت سرکوب شد، ولی ناکامی رژیم در اجرای اصلاحات اساسی به منظور توسعه، این رویارویی علما و روشنفکران و قشرهای دیگر با دولت را وارد فاز جدیدی کرد و به سمت زمینه‌سازی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ سوق داد.

رژیم پهلوی ائتلاف با نخبگان سنتی، اعم از روحانیان، بازار و زمین‌داران را به هم زد و از آنها فاصله گرفت؛ ولی با طبقات مولد نوین هم پیوندی برقرار نکرد. مالکان پیشین قسمتی از املاک خود را حفظ کردند و در شهرها به کارهای خدماتی تجاری یا دولتی مشغول شدند و بار دیگر در کنار نظامیان و درباریان در طبقه حاکمه جدید جای گرفتند. عقب‌ماندگی کشاورزی و فقدان کارایی و تولید آن، گسترش نیافتن بازار روستایی و کمبود سرمایه در بخش کشاورزی و رابطه ضعیف آن با صنعت، همگی از طریق درآمدهای نفتی جبران شد. از این پس شاه به صورت مرکز و کانون فائده قدرت در ایران درآمد که عمده‌ترین نهادهای دیکتاتوری سلطنتی‌اش به ترتیب عبارت بودند از: درآمدهای نفتی، ماشین سرکوب، دیوان‌سالاری و نظام حزبی که همه این نهادها مشابه دیگر نظام‌های پدرسالار، در جهت حفظ منافع نظام، یعنی شاه، خاندان سلطنتی و دربار، عمل می‌کردند (فوران، ۱۳۷۷: ۴۶۲).

به علاوه، وجود دوگانگی بیش از حد بین صنایع بزرگ و کوچک و سرمایه‌بر و تکنولوژی‌طلب، سودهای کلانی که شرکت‌ها و سرمایه‌گذاری خارجی و شرکای ایرانی‌شان با تمرکز بر سرهم کردن قطعات پیش‌ساخته لوازم مصرفی و خانگی برای بازار داخل به دست می‌آوردند و غلبه صنایع مونتاژ، به‌ویژه در صنعت اتومبیل که عمده سرمایه‌اش متعلق به شرکت‌های چندملیتی بود، همگی از ضعف‌های ساختاری و ماهیت وابسته صنعتی شدن در ایران حکایت داشت (همان: ۴۸۵-۴۸۴).

وابستگی، کمبود، تورم، شکاف درآمدی و نارضایتی مردم باعث شد رژیم در اقدامی پوپولیستی به عنوان مبارزه با سودجویی در سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۵ میلادی، به رنجش سرمایه‌گذاران خصوصی و صنعتی، که هیچ تأثیر و سهمی در تصمیم‌سازی‌های کلان سیاسی و اقتصادی افزایش قیمت‌ها نداشتند، دامن زند. تفاوت کیفی جهت‌گیری اقتصاد ایران در سال‌های پس از ۱۳۵۲ (۱۹۷۳ م.) با مراحل پیشین، در آن بود که به قول جان فوران با جهش تند، درآمد نفتی اقتصاد کشور وارد مرحله توسعه سرمایه‌داری کاملاً وابسته‌ای شده

بود که به سرعت از کنترل خارج می شد (همان: ۴۷۱). در واقع، دولت پهلوی از اواخر دهه ۱۳۴۰ در پی نوسازی وابسته و متمرکزی برآمد که به جای پدیدار شدن نشانگان توسعه سیاسی، استبداد و تک‌صدایی را در جامعه حاکم کرده بود. تصویب وجود و فعالیت یک حزب دولتی فراگیر، از جمله نشانه‌های ادعای بازگشت استبداد در این دهه است.

به این ترتیب تغییرات، اصلاحات و نوسازی‌ها در چارچوب نظامی پدرسالار و خودکامه، وابستگی به‌ویژه به آمریکا و شرکت‌های آمریکایی را در پی داشت که مازاد و منافع حاصل از رشد اقتصادی آن به اقلیت گروه‌های حاکم و متحدان خارجی آنان اختصاص می‌یافت. از این رو طبقه متوسط و پایین جامعه و در واقع اکثریت جامعه، از دولت ناراضی شدند و با گسترش شکاف میان دین و دولت، به اعتراضات، تظاهرات و نهضت سیاسی به رهبری امام‌خیمینی پیوستند و رژیم را ساقط کردند.

۵-۲. انقلاب اسلامی ایران

شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ و تحولات بعدی، با سومین موج دموکراسی مورد نظر هانتینگتون که با زوال نظام دیکتاتوری از ۱۹۷۴ در پرتغال آغاز شده بود، مصادف است. این جنبش مردمی شکل گرفته در ایران که به اشکال مختلف از افکار آزادی‌خواهانه و جنبش‌های دموکراتیک در دنیا، و از مبانی اعتقادی اسلام شیعی تأثیر می‌پذیرفت، نهایتاً به نظام جمهوری اسلامی که تلفیقی از اندیشه‌های جمهوری‌خواهی و دین‌باوری بود، منجر شد (شهرام‌نیا، ۱۳۹۲: ۷۰).

یکی از اهداف انقلاب اسلامی را می‌توان دستیابی به توسعه سیاسی برشمرد و سه آرمان مهم آزادی، عدالت و استقلال که درخواست‌های انقلابی ملت و انقلابیون مطرح بود و در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز نهادینه شده، نحوه تحقق عملی این آرمان‌ها و خواسته‌ها، به مفهوم و مقوله توسعه سیاسی پیوند می‌خورد. اگرچه در مطالعه اصول قانون اساسی که تجلی خواست‌های مردم و حاکمیت شکل گرفته جدید بود، به علت نوپا بودن ادبیات توسعه سیاسی در آن زمان، از کاربرد مصرح و عینی واژه توسعه سیاسی نمی‌توان نشانی پیدا کرد، ولی شاخص‌های مهم توسعه‌یافتگی سیاسی در قانون اساسی جمهوری

اسلامی ایران، همچون حاکمیت مردم، اصول مربوط به مشارکت عمومی در اداره امور کشور، تفکیک قوا، فصل مربوط به حقوق و آزادی‌های ملت، به رسمیت شناخته شدن فعالیت‌های حزبی و ... به صورت واضح و شفاف بیان شده‌اند. دولت‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز در راستای ارتقاء سطح شاخص‌های کمی و کیفی توسعه سیاسی و نهادینه کردن آن به عنوان یک ضرورت، سیاست‌ها و برنامه‌هایی را تدوین و به اجرا گذاشته‌اند که نمونه بارز این سیاست‌ها و برنامه‌ها را می‌توان سند چشم‌انداز افق ۱۴۰۴ و همچنین اجرا و ابلاغ شش برنامه در قالب برنامه‌های پنج‌ساله توسعه نام برد.

نظر به اهمیت موضوع و کاربرد آن در پژوهش حاضر بر مبنای روند پژوهی، برای ترسیم مدل مورد نظر در ترسیم آینده توسعه سیاسی در ایران، روند تحولات سیاسی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی را نیز طبق یک دسته‌بندی به چهار دوره مشخص تفکیک کرده‌ایم. دوره اول، از بهمن ۱۳۵۷ (ایام پیروزی انقلاب اسلامی) شروع شده و به تیرماه ۱۳۶۰ (زمان برکناری نخستین رئیس جمهور) ختم می‌شود. دوره دوم، از ۱۳۶۰ آغاز گردیده و در سال ۱۳۷۶ (ایام انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری) پایان می‌یابد. دوره سوم دوره دولت اصلاحات را در برمی‌گیرد که از نظر زمانی سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ را در برمی‌گیرد؛ و نهایتاً دوره چهارم که از زمان روی کار آمدن دولت نهم در سال ۱۳۸۴ تا زمان فعلی را شامل می‌شود.

الف) دوره اول (۱۳۶۰-۱۳۵۷)

در این دوره، به دلیل وقوع انقلاب و سرنگونی حکومت استبدادی شاه و شرایط سیاسی - اجتماعی خاصی که بر کشور حاکم بود، مشارکت و رقابت سیاسی در حوزه‌های گوناگون اوج می‌گیرد. وقوع انقلاب و سرنگونی رژیم شاه، منشأ تحولی در ساختار سیاسی کشور گردید که وجوه بارز آن را می‌توان در عرصه فعالیت‌های حزبی، انتخاباتی و پارلمانی جامعه به عنوان مجاری مهم مشارکت و رقابت سیاسی قابل شناسایی و ردیابی دانست. در اوایل پیروزی انقلاب و چند ماه پس از سقوط نظام سلطنتی، نخستین دوره انتخابات ریاست جمهوری و متعاقب آن، اولین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی برگزار شد. این دو انتخابات در شرایط کاملاً انقلابی و رقابتی و با مشارکت گسترده اقشار مختلف

مردم صورت گرفت (شهبازی، ۱۳۸۰: ۲۴۲). همچنین، این دوره آغاز عصر جدیدی در حیات احزاب و گروه‌های سیاسی بود. با گشایش فضای سیاسی، احزاب و تشکلهای گوناگون پا به عرصه فعالیت سیاسی گذاشتند و به‌این‌ترتیب، نقطه عطفی در حیات و کارکرد آنها به‌وجود آمد. به بیان دیگر، انقلاب ۱۳۵۷ خود موجب یک انقلاب و فوران حزبی بود و در جریان آن، احزاب و گروه‌های سیاسی دچار تحول و دگرگونی حزبی شدند که این تحول، بالطبع طیفی از تأسیس، ادغام، ائتلاف و انشعاب را دربرمی‌گرفت (امجد، ۱۳۸۰: ۲۲۲-۲۱۶).

با گذشت زمان، به‌تدریج زمینه‌های اختلاف درون بلوک قدرت هویدا گشت و نخستین خط شکاف و جدایی میان نیروها و طبقات سنتی و مدرن رخ داد و سرانجام نیروها و طبقات مدرن و نمایندگان سیاسی آنها که همگرایی چندانی با مبانی اعتقادی و اصول انقلابی نداشتند، از بلوک قدرت اخراج شدند. درنهایت، آغاز جنگ مسلحانه مجاهدین خلق، فرار بنی‌صدر و برابند رویکردها و رویدادهای سیاسی - اجتماعی مختلف، به تغییر فضای تکرر و توسعه‌یافتگی سیاسی این دوره انجامید (میلانی، ۱۳۸۱: ۲۹۴). به‌این‌ترتیب، بسیاری از نمادهای فضای باز سیاسی اوایل انقلاب، به‌تدریج کاهش یافت و غالب نهادها و مراکز مدنی و مظاهر توسعه سیاسی، از قبیل شوراهای تشکلهای و کانون‌های صنفی و فرهنگی، تعدد و تنوع مطبوعات، احزاب و تشکلهای سیاسی و رفتار انتخاباتی مبتنی بر رقابت جدی و مؤثر، مجالی برای تداوم نیافت. بی‌ثباتی سیاسی، ناآرامی‌های داخلی، خارج شدن میانه‌روها از دایره قدرت، ضعف فرهنگ تحمل و مدارای سیاسی و سوءاستفاده بسیاری از گروه‌ها از مفهوم آزادی و نهایتاً عامل خارجی جنگ تحمیلی را می‌توان از عوامل به حاشیه راندن فضای باز سیاسی و انسداد آن در این مقطع برشمرد.

(ب) دوره دوم (۱۳۷۶-۱۳۶۰)

پایان جنگ ایران و عراق و اهمیت یافتن بازسازی مناطق جنگ‌زده و سازمان دادن به اقتصاد ملی، زمینه را برای مطرح شدن اقتصاد به‌عنوان محور تحولات کشور فراهم کرد. درنتیجه، هاشمی رفسنجانی پس از انتخاب شدن به‌سمت ریاست جمهوری، با یک برنامه

جسورانه کار اصلاح نظام اقتصادی را آغاز کرد که شامل فروش تعدادی از شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی، کاهش یارانه‌ها، تک‌نرخ‌ی کردن ارز، تشویق سرمایه‌گذاری خارجی، استقبال از بازگشت ایرانیان مهاجر و تغییر استراتژی توسعه از جانشینی واردات به توسعه صادرات بود (عابدی اردکانی، ۱۳۹۳: ۲۰-۱۶). این برنامه توسط گروهی اجرا شد که به‌زودی کارگزاران سازندگی نام گرفتند. استراتژی این گروه، به‌عنوان مدیران تکنوکرات و فن‌سالاران، توسعه اقتصادی در داخل و مصلحت‌اندیشی در خارج بود. به این ترتیب در سیاست داخلی بر کار و تولید، و در سیاست خارجی بر اجتناب از رویکردهای ایدئولوژیک و تقابلی دوره گذشته، همچون توجه به امت و جهان اسلام و صدور انقلاب و جنبش‌های آزادی‌بخش، تأکید شد (موثقی، ۱۳۹۱: ۲۸۴).

سیاست‌های اعمال شده از سوی نخبگان سیاسی دولت هاشمی گرچه نتوانست در وضع اقتصادی و معیشتی مردم بهبودی ایجاد کند، اما به تغییر پاره‌ای از نگرش‌ها و ارزش‌ها منجر شد که عمدتاً جنبه دنیوی و مادی داشتند. اکنون ثروت، ارزش محسوب می‌شد و در مقوله‌هایی چون نوع پوشش، مسکن و خوراک تبلور یافته بود. همچنین بسیاری از شواهد بیانگر آن است که در این مقطع، تغییرات اساسی در زمینه گروه مرجع ایرانی‌ها به وجود آمده و در برخی از جوانان، نوع لباس، موسیقی و آرم‌ها بیانگر گروه مرجع خارجی و بیشتر آمریکایی بود (رفیع‌پور، ۱۳۷۶: ۱۹۹). گسترش ارتباطات با جهان خارج در این دولت و ورود فناوری‌های مدرن نظیر تلفن، ویدئو، ماهواره، فاکس، پست الکترونیکی و اینترنت نیز در تحول افکار نقش داشت و توانست اندیشه‌ها و ارزش‌های جدیدی خلق کند.

به نظر می‌رسد که نخبگان سیاسی در دولت هاشمی با یک وضعیت متناقض گونه، به همان نحوی که هانتینگتون در نظریه توسعه سیاسی مطرح کرده است، روبه‌رو بودند. از یک سو، برای دستیابی به سازندگی و توسعه اقتصادی نیاز به ایجاد فضای نسبتاً اعتدالی، متکثر، مصلحت‌گرا، عقلانی و عمل‌گرا داشتند و لازم بود که در نگرش‌ها و ارزش‌های مردم تغییراتی صورت گیرد و از سوی دیگر، این تحولات فرهنگی و ارزشی، ضرورت پایش و تقویت یک ساختار سیاسی باز و مؤلفه‌های توسعه سیاسی را می‌طلبید؛ چیزی که چندان مساعد و خوشایند آنها نبود. به عبارت دیگر، با به وجود آمدن یک رشته تغییرات در ارزش‌ها

و آرمان‌های مردم، انتظارات از نظام هم بیشتر شد و هم تغییر یافت و این در حالی بود که نظام توانایی برآورده کردن این انتظارات را نداشت (قبادزاده، ۱۳۸۱: ۲۳۶-۲۳۵).

به این ترتیب، فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی در این دوران از ویژگی‌هایی برخوردار نبود که با امکان تحقق توسعه سیاسی، به ویژه توانایی نظام سیاسی برای پاسخ به تقاضاهای مختلف و پذیرش تضارب آراء و تحمل مخالفان سازگاری داشته باشد؛ بلکه حاصل آن، به وجود آمدن فضای بسته و به دور از هرگونه انتقاد و واکنش سیاسی در آن زمان بود. در واقع فرهنگ سیاسی تبعیتی و منازعه‌گرای نخبگان سیاسی و عملکرد آنها که از این نوع فرهنگ سیاسی ناشی می‌شد، نتوانست ساختارهای لازم و اساسی را برای توسعه سیاسی در جامعه به وجود آورد و حتی در مواردی به گونه‌ای عمل شد که اگر ساختاری هم وجود داشت که می‌توانست جامعه را به توسعه سیاسی نزدیک کند، سعی در تخریب آن بود. به دلیل نگاه تقلیل‌گرایانه و یکجانبه‌نگری دولتمردان در این دوره خاص زمانی، تمام سرمایه‌های اقتصادی و انسانی صرف بازسازی خرابی‌های ناشی از جنگ و شعار سازندگی و توسعه اقتصادی شد و به بهانه سازندگی اقتصادی، با هرگونه فعالیت آزادانه سیاسی و اجتماعی احزاب و مطبوعات، سختگیرانه برخورد می‌شد. دولتمردان همواره در کش و قوس تعیین تکلیف سیاسی خود در برخورد با عناصر اساسی توسعه، از جمله احزاب و مطبوعات بودند و نتوانستند با ایجاد ثبات و نگاه خوش‌بینانه به این عناصر، زمینه‌های توسعه سیاسی در کشور را فراهم کنند (عظیمی دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۶۹).

در مجموع، در این دوره الیگارشی نسبتاً بسته‌ای پدید آمد و دایره مشارکت و رقابت سیاسی محدودتر شد (بشیریه، ۱۳۸۰: ۸۴). در این دوران، تعامل دولت نوپای اسلامی با احزاب و گروه‌های سیاسی وارد فاز جدیدی شد (میلانی، ۱۳۸۱: ۴۲-۳۴). اگرچه در این مقطع، چندین دوره انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی در سطح کشور برگزار شد، اما در هیچ‌یک از آنها رقابت جدی برای احراز مقام ریاست جمهوری و یا نمایندگی مجلس شکل نگرفت (شهبازی، ۱۳۸۰: ۲۷۵-۲۷۴). از دیگر خصایص و ویژگی‌های فضای سیاسی این دوره می‌توان به سلطه گروه‌های نفوذ نیمه‌رسمی متعلق به الیگارشی حاکم به جای احزاب سیاسی، گسترش روابط حامی‌پروری در پرتو سلطه الیگارشی، رقابت‌ها و منازعات داخلی

درون لیگارش، محدودیت شدید رقابت‌های انتخاباتی، محدودیت رقابت‌های انتخاباتی به گروه‌های وابسته به حکومت و ضعف نهادهای جامعه مدنی اشاره کرد.

ج) دوره سوم (۱۳۸۴-۱۳۷۶)

فراهم نشدن فضای لازم برای مشارکت گرایش‌های متفاوت و مخالف نیروهای تأثیرگذار در دولت هاشمی، نارضایتی گسترده‌ای را در جامعه ایجاد کرد. سایر تحولات رخ داده در خارج از دولت، از قبیل رشد جمعیت جوان، تغییر در گروه‌های مرجع، بالا رفتن سطح تحصیلات و ... باعث شد که در اواخر سال‌های ۱۳۷۶ - ۱۳۷۵، نسل سوم با ایده‌ها و گرایش‌های فکری و رفتاری جدیدی در عرصه اجتماع ظاهر شود و به این نارضایتی دامن زند. مجموعه این عوامل باعث شد که پس از انتخابات خرداد ۱۳۷۶، طبقه متوسط جدید که عمدتاً از نیروهای روشنفکر، علمی و فرهنگی کشور و نیز از مدیران، وکلا و تکنوکرات‌ها بودند، به درون بلوک قدرت راه پیدا کنند. در چنین فضایی، خاتمی پیش و پس از انتخابات کوشید تا با تحول در فرهنگ سیاسی موجود، زمینه را برای توسعه سیاسی، به‌عنوان محور اصلی دولت خود، فراهم کند. وی به مناسبت‌های مختلف، مفاهیم و مؤلفه‌هایی چون مشارکت همگانی، جامعه مدنی و چندصدایی، سعه‌صدر و تحمل سیاسی، مردم‌سالاری، قانون‌گرایی، آزادی، تساهل و تسامح، خردگرایی و حق‌تعیین سرنوشت توسط مردم و ... را بارها در سخنرانی‌ها و بیانیه‌های خود به کار گرفت. به همین دلیل، در این دوره نشانه‌هایی از توسعه سیاسی آشکار شد؛ افزایش کمی و کیفی مطبوعات و احزاب، برگزاری نخستین دوره انتخابات مربوط به شوراهای شهر و روستا، تلاش برای نهادینه کردن نظام سیاسی و نظارت بر اجرای قانون اساسی و شفاف‌سازی رقابت‌های سیاسی پوشیده، بروز پیشرفت‌هایی در آرمان‌های زنان و نوعی همکاری میان زنان مذهبی و سکولار و افزایش سازمان‌های غیردولتی زنان به ۱۳۹ سازمان در سال ۱۳۷۹ از جمله دستاوردهای دولت اصلاحات در زمینه توسعه سیاسی به‌شمار می‌آیند (عابدی اردکانی، ۱۳۹۳: ۲۵-۲۱). خط‌مشی دولت اصلاحات در میان دانشجویان، جوانان، زنان، اقلیت‌ها و طبقه متوسط جدید بسیار مورد قبول واقع شده بود و دولت اصلاحات در شرایطی که گمان می‌رفت کشور در آستانه بحران‌های مشارکت

و مشروعیت قرار دارد، با طرح گفتمان توسعه سیاسی و فاکتورهایی همچون حاکمیت قانون، آزادی‌های فردی، تقویت نهادمندی مدنی و ... گفتمانی جدید با قرائتی نو از اندیشه‌های اسلامی به بدنه سیاست و اجتماع وارد کرد. در واقع، اصلاح‌طلبان با آگاهی از ضعیف بودن بخش دموکراتیک نظام سیاسی (دولت و مجلس) در مقایسه با سایر بخش‌های نظام، و ناتوانی آن (بخش دموکراتیک) در اجرای برنامه‌های خود در مسیر تفکر حاکم، در پی افزایش قدرت و ظرفیت دولت و سپس تقویت سازوکارهای اجتماعی و اقتصادی توسعه سیاسی بودند (عباسی سرمدی و راهبر، ۱۳۸۸: ۲۸۰-۲۷۵).

در مجموع می‌توان گفت در این مقطع، به دلیل فعال شدن نیروهای سیاسی - اجتماعی جدید، چالش جدی میان سنت‌گرایی ایدئولوژیک و گفتمان دموکراسی و جامعه مدنی، وقوع جنبش دوم خرداد، روی کار آمدن رئیس‌جمهوری با راهبرد تعمیق دموکراسی و توسعه سیاسی، گسترش فعالیت‌های مطبوعاتی و انتشاراتی، توسعه ارتباطات اینترنتی، باز شدن فضای سیاسی و دلایل عمده دیگر، توسعه سیاسی جایگاه بهتری یافت (شهرام‌نیا، ۱۳۸۵: ۳۴۰-۳۰۳). انتخابات سال ۱۳۷۶ و متعاقب آن، انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی که به صورت کاملاً رقابتی و با حضور مشارکت گسترده اقشار مختلف مردم برگزار شد، بحران مشارکت را به‌طور محسوسی کاهش داد (شهبازی، ۱۳۸۰: ۲۷۷-۲۷۶).

توسعه سیاسی به‌عنوان محور تفکر اصلاحات، علاوه بر چالش‌های ساختاری و قانونی (موانع بیرونی که با آن مواجه بود) در خود جریان اصلاح‌طلب نیز هرگز مفهوم و تعریفی سیستماتیک، مورد اجماع و عملیاتی نیافت و سازوکارها، مؤلفه‌ها و شاخص‌های آن تعریف نشد. پیروزی غافلگیرکننده خاتمی در انتخابات ۱۳۷۶ و عدم طرح‌ریزی مبتنی بر تحقیق و کار تئوریک و برنامه‌ریزی کلان و منسجم برای پیشبرد اصلاحات، سبب سردرگمی نخبگان و حتی بروز تنش‌هایی فکری و برخوردهایی فیزیکی در سطح جامعه شد و گفتمان اصلاحات را نیز در این برهه به بیراهه برد.

د) دوره چهارم (۱۳۸۴ به بعد)

از آنجاکه به اعتقاد دولتمردان بعد از خاتمی، شعار توسعه سیاسی نتیجه مطلوبی دربرداشت،

و از سوی دیگر بنا به نگاه خاص نخبگان سیاسی دوره خاتمی، توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی چندان مورد توجه قرار نگرفته بود، شرایط برای بازگشت به شعار توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی فراهم شد. این بار نوبت به دولت احمدی‌نژاد رسید که عدالت اجتماعی و شعارهایی چون مبارزه با فقر، فساد، تبعیض و نابرابری و بازگشت به اسلام را بر توسعه سیاسی ترجیح دهد (جعفرپور کلوری، ۱۳۸۹: ۲۳۰).

نخبگان سیاسی جدید، سیاست‌های به اجرا درآمده در دو دولت پیشین هاشمی و خاتمی را به باد انتقاد گرفته و با طرح شعار «عدالت» و «دولت اسلامی»، و «مردمی بودن دولت»، پروژه توسعه سیاسی را به حاشیه راندند. با روی کار آمدن دولت نهم و آغاز دوران ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، در گفتارها فضای سیاسی و فرهنگی کشور به دوران آرمان‌گرایی اوایل انقلاب نزدیک شد. با شروع این دوره، می‌توان رفتارهای هیجانی و احساسی ناشی از آرمان‌گرایی را در رویارویی نخبگان سیاسی با مردم و در تعاملات بین خودشان به‌صراحت مشاهده کرد. در واقع، دولت احمدی‌نژاد تجلی توده‌گرایی بود و از طبقات پایین جامعه مانند کشاورزان، کارگران، کارمندان رده پایین و به‌طور کلی محرومان حمایت می‌کرد و از جانب آنها نیز حمایت می‌شد. این گروه‌ها توانستند کم‌وبیش به قدرت سیاسی و دولت راه یابند و در نتیجه نخبگان سیاسی این دوره را شکل دهند (عابدی اردکانی، ۱۳۹۳: ۳۲-۲۷). تغییرگفتمان دولت از «توسعه سیاسی» به «عدالت اجتماعی»، و نوع نگاه خاص دولت به فعالیت‌های جمعی سیاسی، پیشبرد روند گفتمانی را که از دولت قبل شروع شده بود، به محاق برد و سرعت دستیابی به توسعه سیاسی را کند کرد. در دولت‌های نهم و دهم، اگرچه شاخص‌های کمی توسعه سیاسی همانند رشد مطبوعات، سازمان‌های مردم‌نهاد و تشکل‌ها و احزاب سیاسی، مشارکت سیاسی مردم در انتخابات و ... رو به فزونی گذاشته، اما شاخص‌های کیفی همانند قانون‌گرایی، نظارت پارلمانی، رقابت سیاسی بین جریان‌ها، ثبات سیاسی (با شکل‌گیری بحران سیاسی بعد از انتخابات دهم ریاست جمهوری) بی‌توجهی به نقش احزاب در تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی و ... همگی نشانه‌هایی از افول توسعه سیاسی را با خود به همراه آورد.

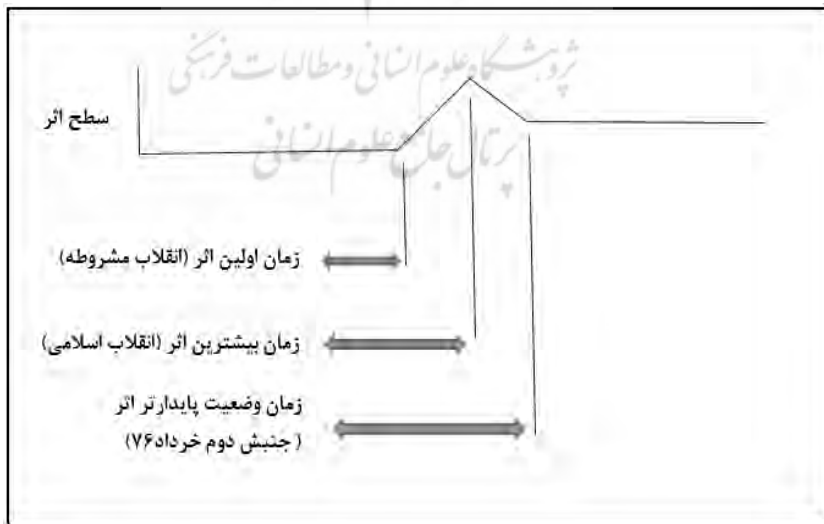
دولت یازدهم با سکنداری حسن روحانی و با شعار تدبیر و امید و اعتدال، توجه معتدلانه‌ای را به گسترش روند توسعه سیاسی در شعار و عمل در پیش گرفت؛ اما این

دولت نیز با درافتادن به بازی‌های جناحی و نشان دادن گرایشاتی به سوی جناح اصلاحات، عملاً نوعی انحصارطلبی سیاسی را ادامه داده و ضمن میدان ندادن به رقبای اصول‌گرای خود در پست‌های اداری و اجرایی و سیاسی قوه مجریه، رفتارهایی مغایر با تعمیق مشارکت همگانی گروه‌های مختلف سیاسی و تسهیل مشارکت سیاسی نهادمند عموم جریانات سیاسی را در پیش گرفته و عملاً نتوانسته است تحولی اساسی در مقوله توسعه سیاسی در جامعه ایران ایجاد کند.

۳. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

یکی از مدل‌های تاریخی تحلیل روند، مدل گوردن (۱۹۹۴) است که در آن روندها به صورت شکل ترسیم و سپس تحلیل می‌شوند. چنانچه بخواهیم نتایج روند پژوهی صورت گرفته درخصوص فرایند توسعه سیاسی را به مطالعات آینده‌نگری معطوف کنیم، ترسیم این شکل طبق مدل گوردن و تطابق آن با پژوهش فعلی، برای تبیین بهتر مسئله ضرورت خواهد داشت.

شکل ۱. مدل تحلیل روند گوردن



Source: Gordon, 1994.

در این شکل بنا به مطالعات انجام شده در پژوهش، در تاریخ سیاسی معاصر ایران، انقلاب مشروطه به عنوان زمان اولین اثر برای دستیابی به شاخص‌های توسعه سیاسی در نظر گرفته شده است. با وجود نوسانات متعدد و مبارزات پیگیر در برهه‌های دیگر زمانی، بیشترین اثر برای دستیابی به شاخص‌ها و مطلوبیت‌های توسعه سیاسی، شکل‌گیری پدیده انقلاب اسلامی است. وجه تمایز انقلاب اسلامی با سایر امواج قبلی و روندهای مطالعه شده، در این است که پیشران‌ها و نیروهای تأثیرگذار بر نهادینگی توسعه سیاسی، تاکنون از رشد چشمگیری برخوردار شده‌اند؛ به گونه‌ای که پس از دو دهه از انقلاب، فرایند توسعه سیاسی به وضعیت پایدار اثر (بعد از شکل‌گیری دوم خرداد ۱۳۷۶) دست می‌یابد.

نهادینگی و ارتقاء پیشران‌هایی همانند توجه گفتمان انقلاب اسلامی به پیشرفت و توسعه، ظرفیت‌های قانون اساسی و راهکارهای مناسبی که برای دستیابی به یک جامعه توسعه‌یافته در آن پیش‌بینی شده است، گسترش روزافزون ارتباطات و رسانه‌ها و آگاهی‌بخشی‌های مطلوب آنها به افکار عمومی، گسترش آموزش عالی، رشد طبقه متوسط و تغییر نگرش مردم به سیاست و حکمرانی، روندهای جهانی و ... از زمان بیشترین اثر تاکنون، مؤید این نکته است که بازگشت به اقتدارگرایی و نادیده گرفتن شاخص‌های توسعه سیاسی، در آینده جامعه ایرانی عملاً ممکن نیست و از زمان پدید آمدن وضعیت پایدارتر اثر، دستیابی به توسعه سیاسی به مطالبه عمومی تبدیل شده است.

گرچه باید مدنظر داشت که فرایند دستیابی جامعه ایرانی به توسعه سیاسی و شاخص‌های متعالی آن، به یک چرخه زمان‌بر و طولانی تبدیل شده است. این فرایند طولانی نامتعارف، نهادینگی توسعه سیاسی را با وجود پرهزینه بودن مبارزات و جنبش‌های شکل گرفته در طول تاریخ معاصر، همواره با خطر تضعیف و عقب‌نشینی توسعه سیاسی همراه کرده است. مطالعه روند این چرخه نشان می‌دهد که در پس هر جنبش توسعه‌خواهی، نوعی واکنش ترمیدوری در عرصه سیاست در ایران نیز شکل گرفته است.

همچنین مطالعه روند توسعه‌خواهی سیاسی ایرانیان نشان می‌دهد که امواج شکل گرفته در تاریخ معاصر ایران تاکنون، «امواجی ناقص» بوده‌اند. اگرچه هر کدام از این امواج به‌نوبه خود در پیشبرد توسعه سیاسی سهمیم بوده‌اند، اما تا رسیدن به نقطه مطلوب توسعه‌یافتگی

سیاسی در جامعه ایرانی هنوز فاصله وجود دارد. با روند پژوهی صورت گرفته و همچنین تبیین شرایط و وضعیت توسعه سیاسی در ایران، وجود پیشران‌های بالقوه از یک سو، و استمرار بازدارنده‌های ساختاری و فرهنگی بالفعل موجود بر سر راه توسعه یافتگی سیاسی از سوی دیگر نمایانگر آن است که برای تکمیل دستیابی به چرخه توسعه سیاسی، شکل‌گیری موج جدیدی در جامعه ایران در این حوزه در آینده بسیار محتمل خواهد بود؛ و پیشران‌های موجود نوید شکل‌گیری آن را می‌دهند.

مطالعات توسعه سیاسی در ایران نشان می‌دهند که سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های دولت‌ها نقش عمده‌ای در دستیابی یا عدم دستیابی به توسعه سیاسی ایفا کرده‌اند. در واقع، توسعه سیاسی در ایران بیشتر از آنکه «جامعه‌محور» و از «پایین به بالا» باشد، «دولت‌محور» و از «بالا به پایین» بوده است. با این وجود، رشد نهادهای جامعه مدنی و گسترش مطالبات توسعه‌گرایانه در حوزه سیاسی از پایین، در آینده به شکل‌گیری دولت‌های توسعه‌گرای سیاسی خواهند انجامید و پیشبرد روند توسعه سیاسی را در ایران، بیش از گذشته تضمین خواهند کرد.

منابع و مآخذ

۱. آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۸). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه ابراهیم فتاحی و احمد گل محمدی، تهران، نشر نی.
۲. الموتی، ضیاءالدین (۱۳۷۰). *فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران: جنبش‌های چپ*، تهران، شرکت انتشارات چاپخش.
۳. امجد، محمد (۱۳۸۰). *از دیکتاتوری سلطنتی تا دین‌سالاری*، ترجمه حسین مفتخری، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، انتشارات باز.
۴. بشیریه، حسین (۱۳۸۰). *درس‌های دمکراسی برای همه*، تهران، نشر نگاه معاصر.
۵. _____ (۱۳۸۴). *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی ایران: دوره جمهوری اسلامی ایران*، تهران، نشر نگاه معاصر.
۶. پای، لوسین و همکاران (۱۳۸۰). *بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی*، ترجمه غلامرضا خواجه‌سروی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۷. جعفرپور کلوری، رشید (۱۳۸۹). *فرهنگ سیاسی در ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۸. چلبی، مسعود و غلامرضا عظیمی (۱۳۸۷). «مطالعه تطبیقی - تاریخی رابطه ساختار سیاسی با توسعه اقتصادی در ایران، چین و ژاپن»، *مجله شناخت*، ش ۵۳.
۹. خلیلی‌خو، محمدرضا (۱۳۷۳). *توسعه و نوسازی در ایران در دوره رضاشاه*، تهران، نشر جهاد دانشگاهی.
۱۰. رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۶). *توسعه و تضاد*، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
۱۱. سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۸۳). *نوسازی و دگرگونی سیاسی*، تهران، نشر قومس.
۱۲. شهبازی، محبوب (۱۳۸۰). *تقدیر مردم‌سالاری ایرانی: نقش انتخابات در روند دمکراسی ایران*، تهران، انتشارات روزنه.
۱۳. شهرام‌نیا، امیرمسعود (۱۳۸۵). *جهانی شدن و دمکراسی در ایران*، تهران، نشر نگاه معاصر.
۱۴. _____ (۱۳۹۲). «جهانی شدن، دمکراسی و جنبش‌های دمکراتیک در ایران»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره ۱۴، ش ۳.
۱۵. عابدی اردکانی، محمد (۱۳۹۳). «توسعه‌نیافتگی ازمنظر فرهنگ سیاسی نخبگان در ایران ۱۳۸۴-۱۳۶۸»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال نهم، ش ۴.
۱۶. عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۸). *بنیادهای علم سیاست*، تهران، نشر نی.

۱۷. عباسی سرمدی، مهدی و مهرنوش راهبر (۱۳۸۸). «توسعه سیاسی در ایران پس از خرداد ۱۳۷۶»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، ش ۲.
۱۸. عبدالهی، محسن (۱۳۸۹). «جهانی شدن، فرانوگرایی و تحول در مفهوم توسعه سیاسی»، فصلنامه سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۴۰، ش ۱.
۱۹. عظیمی دولت‌آبادی، امیر (۱۳۸۷). «جهانی شدن و سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی»، پژوهشنامه متین، ش ۴۱.
۲۰. عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۲). بحران دمکراسی در ایران، تهران، البرز.
۲۱. فاضلی، محمد (۱۳۸۹). بنیان‌های ساختاری تحکیم دمکراسی، چاپ اول، تهران، انتشارات کندوکاو.
۲۲. فوران، جان (۱۳۷۷). مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا.
۲۳. قبادزاده، ناصر (۱۳۸۱). روایتی آسیب‌شناختی از گسست نظام و مردم در دهه دوم انقلاب، تهران، نشر فرهنگ گفتمان.
۲۴. قوام، عبدالعلی (۱۳۹۰). سیاست‌های مقایسه‌ای، تهران، نشر سمت.
۲۵. _____ (۱۳۷۱). تحول مفهوم توسعه سیاسی، تهران، نشر قومس.
۲۶. کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۳). اقتصاد سیاسی ایران، تهران، نشر مرکز.
۲۷. _____ (۱۳۷۵). استبداد، دمکراسی و نهضت ملی، تهران، نشر مرکز.
۲۸. _____ (۱۳۷۴). چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد، تهران، نشر مرکز.
۲۹. کارشناس، مسعود (۱۳۸۲). نفت، دولت و صنعتی شدن در ایران، ترجمه علی اصغر سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب، تهران، گام نو.
۳۰. گازیوروسکی، مارک ج. (۱۳۷۱). سیاست خارجی آمریکا و شاه: ایجاد یک حکومت سلطه‌پذیر در ایران، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، نشر رسا.
۳۱. گوردن، آدام (۱۳۹۲). فهم آینده، ترجمه طیبه واعظی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۳۲. محمودی، بهرام (۱۳۸۵). معرفی آینده‌پژوهی و روش‌های آن، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۳۳. مدیرشانه‌چی، محسن (۱۳۷۹). تمرکزگرایی و توسعه نیافتگی در ایران معاصر، تهران، نشر مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

۳۴. مردوخی، بازید (۱۳۹۱). روش‌شناسی آینده‌نگری، تهران، نشر نی.
۳۵. موثقی، سیداحمد (۱۳۹۱). *نوسازی و توسعه سیاسی*، تهران، نشر میزان.
۳۶. میدری، احمد (۱۳۸۳). «تغییر در سیاست‌های بانک جهانی و پیدایش نظریه حکمرانی خوب»، نامه مفید، ش ۴۲.
۳۷. میلانی، عباس (۱۳۷۸). *تجدد و تجدیدستیزی در ایران*، تهران، نشر آتیه.
۳۸. میلانی، محسن (۱۳۸۱). *شکل‌گیری انقلاب اسلامی: از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی*، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران، نشر گام نو.
۳۹. نائینی، محمدحسین (۱۳۳۴). *تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله*، به کوشش سیدمحمود طالقانی، تهران، بی‌نا.
۴۰. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵). *موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم*، ترجمه احمد شهسا، تهران، نشر روزنه.
۴۱. _____ (۱۳۷۰). *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر علم.
42. Almond, Gabriel and G. Bingham Powell (1979). *Comparative Politics: A Developmental Approach*, Little, Brown.
43. Glenn, J. C. (2012). *Future Research Methodology: Introduction to Future Research*, Washington D.C.: The UM Millenium Prject.
44. Gordon, T. J. (1994). "Tarned Impact Analysis", *Futures Research Methodology*, Version 2.
45. Pye, Lucain and Sindney Verba (1965). *Political Culture and Political Development*, Princeton, Princeton University Press.